

محکم از تراکمه و افغان و اگر بتوانند از ایران و عثمانی در مقابل روسها داشته باشند برای این منظور در سال ۱۸۷۹ اودونووان بمر و اعزام شده بود و برای همین مقصود همچنین مأمور مہمتری بعد از اعزام اودونووان بخراسان فرستادند موسوم بود به کلنل استوارت .

کلنل استوارت از صاحب منصبان ارشد و با استعداد قشون هندوستان بود در جنگ های معروف هندوستان نیز شرکت کرده پیوسته مخصوصاً در جنگ های انقلاب سپاهیان بومی آن مملکت خدمات نمایان نموده بود .

این صاحب منصب در سال ۱۲۸۳ هجری قمری - ۱۸۶۶ میلادی بایران مسافرت کرده کتابی نیز در باب این مسافرت خود بطبع رسانیده بود .

در این سال ۱۲۹۲ - ۱۸۸۰ که جنرال اسکویلف مأمور شده بود عشق آباد و آن نواحی را متصرف شود این مسئله بازیک اضطراب خاطرری برای اولیای امور انگلستان تولید نمود و لازم بود یک صاحب منصب لایق و مجرب بخراسان اعزام گردد که مواظب حرکات نظامی جنرال اسکویلف باشد برای انجام این مقصود کلنل استوارت مأمور آن نواحی شد .

کلنل استوارت وقایع و پیش آمدهای این مسافرت را در یادداشت های خود ضبط کرده و بعد از مرگ او در سال ۱۹۱۱ در لندن بطبع رسید من خلاصه این را از روی همان کتاب که موسوم به مسافرت ایران در لباس میدال است (۱) نقل میکنم .

کلنل استوارت از راه پاریس و استانبول و آسیای صغیر به تبریز آمده از آنجا به طهران سفر کرد در ۱۹ جون ۱۸۸۰ در قلهک مهمان کلنل اسمید (۲) رئیس تلگرافخانه انگلیس میشود که سابقاً با هم دوستی داشته اند مینویسد : در ۱۹ جون تا ۱۲ جولای من در قلهک بودم و در این تاریخ میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم و فرمانده کل قوای دولت ایران بوده بملاقات او رفتم زبان فرانسه را خوب حرف میزد سابق بر این قسول دولت ایران بود در ہمیشی بعد سفیر کبیر ایران شد در استانبول

(1) Through Persia in Diagnise By . C . E . Stewart

(2) Colonel Smid

نسبت بمن خیلی مهربانی کرد و بسیار خوش صحبت بود در اطاقیکه مرا پذیرائی کرد خیلی مجلل و باشکوه و آینه کاری شده بود و يك فواره آب در وسط اطاق در دوران بود .

داستان غریبی راجع بایشان در طهران شنیدم آن این بود که وزیر مختار روس باو ازیت رسانیده بود در جواب گفته بود شما روسها کلاه بنند بر سر نهاده و شلوار تنگ میپوشید تصور میکنید شماها هم اروپائی هستید در صورتیکه اروپائی نیستید (ص ۲۱۹) کلنل گوید : «از آنجا بدیدن مخبر الدوله رفتم این شخص وزیر تلگراف است و جزو شورای سلطنتی است در ایران میان اروپائی و ایرانی معروف است چونکه مرد باسرافت و صحیح العمل میباشد من او را يك مرد مؤدب و متواضع دیدم و یکی از پسرهای او در برلن تحصیل کرده است و تحصیلات او بسیار عالی است ولی سایر ایرانیها باروپا رفته بر میگرددند چیزی یاد نمیگیرند چندی در پاریس - لندن وینا و پته توقف می کنند بدون اینکه تحصیل کنند و دست خالی بایران بر میگرددند .

پس از ملاقات مخبر الدوله بدیدن سلطان مراد حسام السلطنه عموی شاه رفتم این لقب «حسام السلطنه» در وقت فتح هرات که بدست او انجام شد باور داده شد ، این شخص برای چندین سال والی خراسان بود این ایالت از سایر ایالات ایران پر آشوب تر است تراکمه مدام باین ایالت برای غارت و یغما میآیند این است که حکومت آن بسیار سخت و مشکل است .

حسام السلطنه تقریباً توانست به تجاوزات تراکمه خاتمه دهد و هرات را نیز از دست افغانها گرفته و ضمیمه ایالت خراسان نمود ، هرات مدتها جزو ایالت خراسان بود در حقیقت جزو آن ایالت محسوب میشود خود هرات مثل مشهد شهری از شهرهای خراسان است اما در انقلاب بعد از نادر شاه این قسمت از قلمرو ایران مجزا شد اما در سال ۱۲۷۲ - ۱۸۵۶ بدست سلطان مراد میرزا برای ایران مفتوح گردید .

دولت انگلیس راضی نشد هرات در دست ایران بماند باین تصرف اعتراض کرد و در همان سال بدولت ایران اعلان جنگ داد بوشهر و محصره و بعضی از نقاط دیگر خلیج فارس بتصرف قوای دولت انگلیس در آمد دولت ایران در معاهده پاریس که

در سال ۱۲۷۳ - ۱۸۵۷ منعقد گردید حاضر شد هرات را با قباستان مسترد دارد و قشون خود را از آنجا احضار کند (ص ۲۲۰)

در اینجا کلنل استوارت داخل در موضوع سلطان احمد خان شده که در آن تاریخ یعنی در سال ۱۸۵۷ میلادی در دربار دولت ایران میزیست و شهریار ایران حاضر شد او را بهرات فرستد و حکومت هرات را با او واگذار کند
کلنل استوارت داستانی را در این مورد شرح میدهد من آنرا در جای دیگر نیز دیده‌ام و آن این است .

استوارت گوید: دوفتیکه سلطان احمد خان بهرات رسید خیلی عجله داشت که حسام‌السلطنه را ملاقات بکند قراول اجازه نداد حضور برود و گفت که شاهزاده در خواب است سلطان احمد خان خنجر را از کمر کشیده قراول را زخم زد همینکه قضیه بعرض سلطان مراد میرزا رسید حکم کرد سلطان احمد خان را بچوب بسته چوبو افروزی بیای او زدند ولی دو روز بعد حکم صادرید و معلوم شد که سلطان احمد خان مخصوصاً برای حکومت هرات از طهران فرستاده شده است .

در این جا شرحی از زندگانی حسام‌السلطنه مینویسد و میگوید . من او را در ۱۴ سال قبل در شیراز دیدم آنوقت او والی ایالت فارس بود در آن تاریخ نیز فارس اقتشاش داشت و این شخص آنجا را بخوبی امن نمود و بعضی مجازات‌هایی که شاهزاده درباره دزدهای راه زن اعمال نموده می‌شمارد میگوید : شاهزاده حسام‌السلطنه در سال ۱۲۹۶ - ۱۸۷۹ حاکم کرمانشاه بود در بهار همانسال بطهران احضار شد چونکه دولت ایران مایل بود مجدداً هرات را بتصرف خود درآورد و تصور مینمود دولت انگلستان این اجازه را خواهد داد حسام‌السلطنه دیگر بکرمانشاه مراجعت نکرد و غایب زیارت مکه شد (ص ۲۲۲) (۱)

کلنل استوارت راجع به صاحب منصبان خارجی در قشون ایران چنین مینویسد : فعلاً (۱۸۸۰ - ۱۲۹۶) عده قشون ایران را ۱۲ نفر اطریشی مشق میدهند اینها برای سه سال استخدام شده‌اند و سه هزار نظامی در اختیار آنهاست که تربیت میکنند

صاحب منصبان جوان ایرانی که در این قشون هستند بهترین صاحب منصبان آسیامیباشند دورتریمان نیز در تحت صاحب منصبان قزاق روسی تربیت میشوند. کاپیتان واکنر (۱) صاحب منصب توپخانه اطربشی است توپچی های خوب تربیت کرده ولی اسب توپخانه ندارد که توپها را حرکت بدهد .

راجع بتوپها و نظام و طرز پرداخت حقوق آنها شرحی مینویسد .

کننل استوارت در ماه جولای ۱۸۸۰-۱۲۹۶ باصفهان میرود (ص ۲۳۰)

شرحی دریاب قم و کاشان مینویسد مخصوصاً راجع بمرگ میرزاتقی خان امیر کبیر مفصلاً شرح میدهد و قول خانم شیل (۲) را که در آن تاریخ زن وزیر مختار انگلیس بوده بیان میکند و مینویسد چگونه این خاتم عیال میرزاتقی خان امیر نظام را شرح داده است (۲۴۳) .

کننل مزبور متجاوز از دو ماه در اصفهان بود شرح مفصلی از اوضاع و احوال اصفهان مینویسد و به بسیاری از وقایع تاریخی آن اشاره میکند. و از بزرگی و عظمت شهر اصفهان در زمان سلاطین صفویه صحبت میکند .

کننل استوارت در سی ام سپتامبر ۱۸۸۰ با دو نفر نوکر ارمنی که هر دو مختصر زبان هندوستانی را حرف میزدند از اصفهان حرکت میکند میگوید : « من هنوز در لباس اروپائی بودم و راه همدان را پیش گرفته براه افتادیم تا رسیدیم بمحلی موسوم بانوشیروان تقریباً دوازده میل راه بود و شب را در آنجا توقف نمودیم روز بعد که حرکت کردیم پس از قدری طی راه از خط همدان منحرف شده راه اصفهان بطهران را پیش گرفتیم ولی راه را گم کرده از نقطه موسوم به حبیب آباد سردر آوردیم و در آنجا فهمیدیم در خط اصفهان یزد هستیم و ممکن بود مستقیماً از راه اصفهان باین محل آمده باشیم. امروز در وسط راه لباسهای اروپائی خود را عوض کرده لباس ارمنی پوشیدیم و یک کلاه پوست بره سیاه بر نهادم یک جفت گیوه اصفهانی و شلوار گشاد از خالق ایری شمی و سرداری سیاه تن کردم و تمام لباس های اروپائی خود را در خورجین نهاده کلاه اروپائی خود را یک

(1) Captain Wagner .

(2) Lady M. L. Sheil .

چاه خرابه انداخته راه افتادیم. من از تغییر لباس چیزی کم نکردم جز آنکه برداشتن کلاه اروپائی و گذاشتن کلاه ارمنی فوق العاده مرا در زحمت داشت چونکه آفتاب زیاد اذیت میکرد و سروصورت مرا یکلی سوزانید ولی لباس ارمنی خیلی راحت بود و برای مسافرت بهتر و راحت تر از لباس سابق من بود.

اگرچه من و آن دو نفر کرد ارمنی فارسی را بلد بودیم ولی اگر دقت نمی شد بدون تردید درباره ما شک پیدا میکردند. این بود که بین خود قراردادیم بگوئیم ما سه نفر از ارمنه کلکنه هستیم چونکه ارمنه کلکنه غالباً بچلغای اصفهان تردد میکنند و هر جا که نمیخواستیم کسی بداند یا بشناسد، با هم زبان هندوستانی صحبت میکردیم.

نوکرهای من اسم مرا خواجه ابراهیم میگفتند و هر وقت هم مرا صدا میکردند آقا خطاب مینمودند.

ما سه نفر با این وضع و ترتیب در دوم اکتبر ۱۸۸۰ - ۱۲۹۶ از حبیب آباد حرکت کردیم من دیگر احتیاط را از دست نیدادم و خیلی مواظب خود بودم که کسی مرا نشناسد (ص ۲۶۵) و تیکه نزدیک نایین رسیدیم من بتایین نرفتم چونکه میدانستم در آنجا تلگراف خانه هست و هر هفته بوزیر تلگراف اتفاقات را راپرت میدهند و یقین از ورود و خروج من نیز ممکن است راپرت بدهند. این بود راما کج کرده بطرف اردکان اعزام شدم.

کلنل از راه بیراهه در ۲۶ اکتبر خود را بطبرس رسانید از آنجا بر شیر رفت در آنجا یکی از اتباع روسها را دید که از طرف جنرال اسکوبلف مأموریت دارد برای قشون روس که مأمور تصرف کنوی تپه بودند آنوقت تپه میکرد و مقدار زیادی آنوقت خریداری نموده بود.

در ترتیب حیدری اتفاق غریبی برای کلنل استوارت روی داد. مینویسد: « در قرهت حیدری دو نفر افغانی وارد کلوآسرا شدند چشمشان که بمن افتاد نزد من آمدند گفتند حبیب ما میدانیم که توانگلیسی هستی من خیلی از انگلیسیها را در پنجاب دیده ام که تجارت میکنند آیا شما من جان صاحب را که در قندهار است میشناسید؟

من ناچار شدنگفتم بلی می‌شناسم او را در شیراز دیده‌ام و قتی که رئیس تلگرافخانه شیراز بود. از من سؤال کرد آیا ممکن است سفارش مرا باو بکنید من گفتم ممکن است ولی چه سود من که شما را نمی‌شناسم در هر حال چون سوئظن حاصل نشود قبول نمودم کاتذسفارش بهسرالیورسن جان که حاکم نظامی قندهار بود نوشته باو دادم. این دو نفر افغانی کسانی بودند که مرا شناخته ولی من آنها را گمراه نمودم و خیال کردند من فقط تاجر ارمنی هستم. (ص ۲۸۱).

از تربت حیدری بمشهد رفتم ولی داخل شهر نشدم چند روزی در کاروانسرای طوق منزل داشتم و میدانستم اگر داخل شهر شوم اول عباسخان قونول انگلیس مرا خواهد شناخت و جلهران بوزیر مختار انگلیس اطلاع خواهد داد آ نونت بطهران احضار خواهند کرد یا بجهت نمی‌خواستم میرزا عباسخان مرا بشناسد و همچنین کسانی دیگر بودند که مایل نبودم شناخته شوم.

۳ روز در طوق متوقف بودم بعد از راه راندگان بمحمدآباد که کرسی دره گز است رفتم. بمحض ورود بدیدن حاکم آن محل رفتم و چند فقره اشیاء پیش کشی نیز برای او بردم.

حاکم امر داد برای من خانه تهیه نمودند. از اسم من پرسید گفتم خواجده ابراهیم از تجار ارمنه کلکنه هستم مخصوصاً از بمبئی برای خرید اسب ترکمنی آمدم و اظهار امیدواری نمودم که حاکم در حق من مساعدت نموده کمک خواهد کرد که چند رأس اسب ترکمنی خوب خریداری نمایم. خود حاکم چند رأس اسب ترکمنی داشت خیلی خوشحال شد که من از او چند رأس بمبلغ خوب خواهم خرید (ص ۲۸۲).

حاکم دره گز سوالات زیادی از من نمود مخصوصاً از ارمنه هندوستان پرسید آیا آنها در تحت حکومت دولت انگلیس راحت و آسوده میباشند یا نه؟

همینکه من در محمدآباد مقیم شدم با یک نفر انگلیسی که در آنجا مقیم بود آشنا شدم این شخص موسوم بود به اودو توان مخبر روزنامه دیلی نیوز^(۱). این شخص مخبر جز دوزبان انگلیسی و ترکی زبان دیگر نمیدانست من با او اغلب روزها ملاقات

نموده صحبت می کردیم یکروز بمن گفت «خواجه ایراهیم شما چقدر خوب انگلیسی حرف میزنید» من باوجواب دادم ما ارامنه کلکته تحصیلات خوب میکنیم اینست که من میتوانم مثل یکنفر انگلیسی زبان انگلیسی را حرف بزیم . ملاقات ما هرروز بود من اطلاعاتی را در بازار و اطراف بدست میآوردم باو میگفتم ، و همچنین عباسخان قونسول انگلیس در مشهد هر هفته يك نفر را باردوی روسها درکوی تپه میفرستاد و از وقایع مطلع میشد . این موقعی بود که روسهاکوی تپه را محاصره کرده بودند . من با این شخص آشنا شده بودم هر وقت که مراجعت میکرد نزد من می آمد با هم يك چپق میکشیدیم و در مقابل يك وجبی بمیزان چهارفرانک که من باو میدادم او تمام مطالب روسها را که برای قونسول انگلیس جمع کرده بود برای من حکایت میکرد .

برای اینکه من صفت مصنوعی ارمنی خود را حفظ کرده باشم که تاجر اسب هستم چند اسب از حاکم دره گر خریداری نمودم بی انصاف قیمت های گران بامن حساب کرد ولی من فهمیده و دانسته این مبلغ زیاد را دادم برای اینکه هويت من معلوم نگردد (ص ۲۸۲). در این موقع تراکمه تاپشت دیوار محمدآباد را غارت میکردند . تمام حول و حوش محمدآباد پر از برج های بلندی است که برای مواقع خطر ساخته شده است هر يك از این برج ها فقط يك مدخل تنگ و كوچك دارد که یکنفر آنها روی چهار دست و پا میتواند داخل آن شود . مردم که در صحرا مشغول کشت و زرع هستند بمحض اینکه از دور خطر ترکمن را مشاهده میکنند فوری یکی از برج ها پناه میبرند و در پناه آنرا مسدود میکنند تراکمه دیگر نمی توانند داخل آن برج شوند اگر کسی بخواهد از تراکمه داخل برج بشود پیش از یکنفر در يك دفعه نمی تواند داخل شود ، آن یکنفر را هم کسانی که در برج هستند پهر وسیله شده میکشند و نمیگذارند کسی داخل برج شود .

موقعیکه من در محمدآباد بودم مکرر میشنیدم که مسافری از بالای بلندی در شهر فریاد میزد ترکمن ترکمن . سواران حاکم که عده آنها چهارصد نفر بود بمحض شنیدن این صدا حاضر میشدند و از شهر بیرون رفته تراکمه را تعقیب میکردند گاهی هم میشد که چند نفر ترکمن را اسیر می آوردند .

يك روز حاکم میخواست بمحل لطف آباد برود و قریب ششصد نفر سوار از دهات

دو روز بزرگ جمع آوری نمود مرا نیز خبر کرد همراه اذ بروم و مستر اودونوان نیز همراه آمد و دو روز این مسافرت ما بطول انجامید. حالیه راه آهن مرو از نزدیک لطف آباد می گذرد و آن روزها از راه آهن هیچ اثری ظاهر نبود و نمی دانستند که يك روزی خط آهن از این نقطه عبور خواهد نمود (ص ۲۸۳)

پس از مراجعت از لطف آباد یکی دو روز بعد شنیدم که گوی تپه بدست جنرال اسکویلف افتاده است و تراکمه تسلیم شده اند و آنهاییکه میتوانستند فرار اختیار کرده اند و معروف بود که جنرال مذکور با قشون روس بلطف آباد خواهد آمد. چون من توجهی نداشتم از اینکه جنرال را ملاقات کنم دیگر در محمدآباد نمانده عازم مشهد شدم ولی قبل از اینکه از محمدآباد خارج شوم خود را به مستر اودونوان معرفی نمودم. باور نمی کرد که من انگلیسی باشم همینکه پاسپورت خود را با نشان دادم باور نمود و باو گفتم که من ناچار بودم که در لباس ارمنی مسافرت کنم چونکه اگر رونالد تامسن وزیر مختار انگلیس از مسافرت من مطلع میشد راضی نمیشد من در حدود خراسان توقف کنم اگر خود او چیزی اظهار نمیکرد بدون تردید وزیر مختار روس بیرون من در این صفحات راضی نمیشد و اسباب احضار مرا فراهم مینمود.

از محمدآباد بمشهد آمدم قبل از آنکه وارد شهر بشوم لباسهای ارمنی خود را عوض کرده لباس خود را پوشیدم و منشی خود را با يك کافد برای میرزا عباسخان قونسول انگلیس فرستادم و خواهش کردم در دروازه مشهد مرا ملاقات کند.

در لباس ارمنی من از نهم سپتامبر ۱۸۸۰ تا نهم فوریه ۱۸۸۱ قسمتی از ایران را گردش نمودم و هیچ کس مرا نشناخت فقط در تربت حیدری بود که دو نفر افغانی بمن سوء ظن پیدا کردند و تصور نمودند من انگلیسی هستم.

در این تاریخ رکن الدوله برادر شاه والی خراسان بود. بمحض ورود من بدین اوردتم. همینکه من اظهار نمودم مدتی در اطراف خراسان هستم تعجب نمود مایل شد تمام قضایائی که برای من پیش آمده است همرا بداند. من این را میدانستم که شاهزاده والی جاسوسان مخصوصی برای اروپائیا معین نموده بود که رفتار و حرکات آنها را بوالی برسانند و او را مطلع کنند. من سؤال نمودم آیا حضرت والا اطلاع داشتند که

من در ایالت خراسان در لباس مبدل مسافرت می‌کردم ۱ جواب داد بلی شنیدم و اطلاع داشتم تا نزدیک شهر مشهد آمدید ولی دیگر مطلع نشدم بکنام طرف مسافرت نمودید گفت بمن خبر رسید که یک تاجر ارمنی که در راه تربت حیدری مشغول تحقیق بود بطرف مشهد آمد و من حدس زدم باید این شخص اروپائی باشد ولی دیگر از او خبری پدست نیامد . این صحبت شاهزاده راست است. روزی در نزدیکی تربت حیدری مشغول بازدید راه و اطراف آنجا بودم کسی نزد من آمده شوال نمود چه ساعت است. آلت اندازه گیر را ساعت فرض نموده بود - من نیز با او گفتم ظهر است و اورفت یقین همین شخص جاسوس والی خراسان بوده (ص ۲۸۷) .

چند روز بعد از ورود من بمشهد کاپیتان جیل (۱) نیز بمشهد رسید میرزا عباسخان قوسول انگلیس فوراً تلگرافی بوزیر مختار انگلیس رونالد تامسن (۲) اطلاع داد فوراً از طهران حکم رسید کاپیتان مزبور از ایالت خراسان خارج شود این صاحب منصب جزو مهندسمین دولتی بود من هم وقتی که بمشهد رسیدم به سر رونالد تامسن تلگراف کردم که تازه وارد شدما و عنقریب بتهران حرکت خواهم نمود .

من از کاپیتان جیل تقاضا کردم چند روزی نزد من توقف کند او قبول نمود پس از چند روزی توقف در مشهد عازم طهران شدم در آنجا با وزیر مختار انگلیس و مسموزینوویف (۳) وزیر مختار روس دیدن نموده از راه رشت باکو عازم لندن شدم در بیست و چهار اپریل ۱۸۸۱ بلندن رسیدم و شرح مسافرت خود را از وسط کور بر بطیس و مشهد در انجمن جغرافیائی لندن بطور خطابه بیان نمودم و در آن تاریخ جز چند نفر اروپائی کسی از آن راه عبور نکرده بود (ص ۲۹۰) .

توقف کلنل استوارت در لندن چندان طولانی نبود. در ماه اوت همان سال بازیک مأموریت دیگر بکلنل مزبور دادند که مجدداً بایران مسافرت کند و ایسن بار نیز بخراسان برود و در خواف که نزدیک سرحد ایران و افغانستان است مقیم باشد. این سفر نیز

(1) Captain Jil.

(2) Sir Ronald Thomson .

(3) M Zinovief .

از راه روسیه بطهران آمد و در ۲۲ اکتبر ۱۸۸۱ از طهران حرکت نموده عازم خراسان شد .
خود کلنل استوارت شرح مسافرت خوفا را چنین مینویسد .

« يك نفر منشی باسم علی اصغر خان اجیر نمودم و با دو نفر نوکر و مختصر اسباب مسافرت با اسب های چاباری از طهران براه افتادیم . کلنل استوارت اسامی منازل را با جزئیات پیش آمده در سفرنامه خود شرح میدهد مینگوید : « در ۲۸ اکتبر وارد سمنان شدم در این جا عنده زوار افغانی را ملاقات کردم اینها از کربلا مراجعت مینمودند دو نفر آنها هزاره ای بودند و جزو مالدارها بودند که در موقع یزدن انگلیسها در قندهار بودم و از چند نفر انگلیسی هم کاغذهای سفارشی داشت که برای آنها کار کرده بود او حکایت میکرد که بعد از رفتن انگلیسها از قندهار طایفه هزاره از افغانها خیلی صدمه دیدند چونکه طایفه هزاره دوست انگلیسها بود در میان آن عنده زوار عنده ای از اهل هرات بودند و خیلی مایل بودند از هرات تحقیقات بکنند و میگفتند قشون عبدالرحمن خان بهرات آمده چون سکنه هرات از نژاد ایرانی هستند افغانها را دوست ندارند . (ص ۲۹۳) .

کلنل استوارت تنها مأموریت های سیاسی نداشت بتحقیقات دیگر نیز پرداخت مثلاً در سمنان تحقیقات دیگری هم نموده است مینویسد . « در قسمت جنوبی سمنان در محلی موسوم به کوه زیر معادن طلا موجود است و در زمانهای قدیم نیز در آنجاها کار کرده اند ولی حال بایر افتاده است کسی توجهی بآنها ندارد و در نواحی شاهرود نیز معادن بسیار است . در راه رشت و قتیکه با سرهنگ سلیمان خان مهندس ایرانی ملاقات نمودم او هم از این مقوله صحبت ها میکرد . این مهندس را شهریار ایران فرستاده بود این معادن را معاینه کند و می گفت مدت ها است مشغول تحقیقات معادن است و از قرار گفتار او مطالعات او نتیجه خوبی نرسیده است .

ولی من این معادن را خوب میشناسم و میدانم که در زمانهای پیش در آنها کار کرده اند . مانند معادن نزدیک رنجان و نزدیک مشهد و همین کوه زیر در تمام اینها معادن طلا است ولی گمان نمیکنم بتوانند از این معادن استفاده کنند (ص ۲۹۴) .

کلنل استوارت در ۲۹ اکتبر از سمنان دیگر از راه معمولی فرفته است ، از راه کویر پایین جاده عمومی عبور کرده خود را به ترشیز رسانده است و تمام آبادیهای این

قسمت گویردا شرح میدهد و اتفاقاتی که برای او روی داده است همه را شرح داده بخواف میرسد در این جا گوید : « من میرزای خود را نزد درویش علیخان حاکم خواف فرستادم او نیز پسر عموی خود میر تقی خان را با عنمای سوار نزد من فرستاد و منزل روی خواف برای من تهیه دیدند با جلال و جبروت بسیار وارد شده مقیم گشتیم من (۳۰۸) .

در روی خواف منزل من اگرچه قدری مضروب بود ولی نمونه يك قصر ایرانی بود. من در اینجا اطاقها را برای خود ترتیب دادم یکی برای خواب دیگری برای پذیرائی اطاق سوم را برای غذاپختن انتخاب کردم اگرچه این اطاق در نداشت ولی آب دایم از وسط آن جاری بود .

حاکم محل درویش علیخان يك ساعت بعد از ورود من بدیدن من آمد ، برادر بزرگتر و برادر کوچکتر از خودش هم همراه او بودند قریب یکساعت نزد من ماندند بعد رفتند .

اتفاقاً خانواده ایوبخان نیز در این جا بودند و قراراً از هرات آمده اند چونکه آمدن های عبدالقادر سلطان پسر عموی امیر عبدالرحمن خان هرات را تصرف نموده بودند. خود ایوبخان نیز در مجال قاتین بود قریب نصد نفر از سواران خود او همراه او بودند اینها بقیه قشون و قادار او هستند که تا حال نزد او ماندند . و من حس میکردم که درویش علیخان راضی نبود ایوبخان بخواف بیاید مبادا صدعا او بمن برسد بجلاوه حاکم خواف استعداد کافی نداشت که بتواند از آن نصد نفر سوار جنگی جلوگیری کند .

بالاخر همه آذوقه بقدر کافی نداشت که بتواند این همه مهمانرا پذیرائی کند بملاحظه این نکات راضی نبود ایوبخان بخواف بیاید .

حاکم خواف محرمانه کسی نزد من فرستاد و گفت سوار مخصوصی فرستادم از رفتار و حرکت ایوبخان بمن خبر بیاورد اگر بینا باشد ایوبخان بخواف بیاید من بعنوان شکار از شهر خارج خواهم شد و شما را همراه خواهم برد من نیز قبول کردم چونکه آمدن ایوبخان بخواف با قشون شکست خورده او در قندهار معلوم بود که بامن چه معامله میشد. من تمام گفتار و پیشنهادات حاکم خواف را مینویسم که صحیح میگوید و تزویر

نیست. قریب چهل نفر از سواران ایوبخان همراه خانواده او بودند آنها از آمدن من هیچ راضی نبودند چونکه درویش علیخان آنها را از این خانه بیرون کرده مرا جای داده بود. من بعدها این موضوع را دانستم.

در چهارم ماه سپتامبر ۱۸۸۱ درویشعلیخان نزد من فرستاده گفت من بخارج خواهم رفت شما هم همراه من بیایید. من همراه او به هشک آب رستم این یکتومی است که بخود درویش علیخان تعلق دارد و قریب ۳ فرسنگ تا خوف مافت است در این جاقط یک اتفاق بود آنرا هم خان بمن داد و شب را در آنجا ماندم من مهمان خان بودم فوق العاده بمن مهربان بود.

توقف ما در این محل دو هفته طول کشید ایوبخان هم تا ۱۷ دسامبر بروی خوف نیامد. وقتیکه بخواف آمدند اسباب صدمه توکرهاى من شدند و آنها را تهدید کردند چه خوب شد که من در خوف نبودم.

ایوبخان خیلی مایل بود تا نوروز که ۲۱ ماه مارس است در خوف توقف کند چونکه این محل نزدیک سرحد افغانستان است و از اینجا میتوانست هر وسایلی را که میخواست راجع بهرات اعمال کند. دوستان او تصور میکردند دو هزار نفر سوار همراه او هستند و میگفتند اگر نزدیک دروازه هرات برسد دروازه را بروی او باز خواهند کسرد و یکی از قلاع هرات را بتصرف او خواهند داد.

ایوبخان شش روز بود آمده بخواف که درویش علیخان بکسان خود دستور داد با او بکسان دیگر آذوقه ندهند. از این پیش آمد ایوبخان خیلی متغیر شد و کلهتد تهدید آمیز یغان نوشت و گفت که بزور خواهد گرفت و از خوف نخواهد رفت. با اینکه نهد نفر سوار همراه ایوبخان بود و درویش علیخان فقط دوست نفر سوار داشت با این حال ایوبخان نمی توانست با خان بجنگد چونکه حاکم میتوانست از مشهد کمک برای خود بطلبد.

ایوبخان در ۲۳ دسامبر از خوف حرکت کرد و باقی کسان او تا ۲۵ دسامبر در خوف بودند همیتکه تمام آنها رفتند من نیز بخواف مراجعت نمودم چونکه همراه درویش علیخان بودم. بعد از مراجعت یک سفر بنصیر آباد رفتم برادر حاکم در آنجا متوقف بود.

اقامت کنند استوارت درخواف و آن توأحی بسیار خوب بود و خیلی راحت و آذهر
 حیث آسوده میزیست داستانهایی که در یادداشت های خود آورده است بسیار با مزه است
 من از ذکر آنها میگذرم (ص ۳۱۳).

ایوبخان بمشهد رفت بعضی از بستگان او سردار محمد حسن خان با هفتاد
 نفر درخواف ماندند. اینها مردمان ساکت و آرام بودند بهتراز همراهان خود ایوبخان
 یکی از آنها برای معالجه نزد من آمد دیدم گلوله با او اصابت کرده از پس گردن تیر خورده
 لژ زیر چانه او بیرون آمده و بسامعه او صدمه زده است و اسهال گرفته بود. من او را معالجه
 کردم و خیلی اصرار داشت که گوش او هم معالجه شود ولی امکان نداشت گوش او خوب
 شود. من از آمدن این افغانها برای معالجه بتزد من خیلی تعجب میکردم در صورتیکه
 چند وقت قبل بوده که با ما میجنگیدند و صاحب منصبان ما را هر جا میدیدند میکشتند
 حال بنزد من آمده تقاضا میکردند من آنها را معالجه کنم و اطمینان داشتند.

طولی نکشید که سردار محمد حسن خان با همراهان خود عازم شهر مشهد شد که به
 ایوبخان ملحق شوند. سر تیب بود جمهر خان پدر زن او با ۲۵ زن و ۹ مرد عازم بیرجند
 و سیستان شد.

البته بعد از حرکت آنها روی خواف بکلی ساکت و بی سروصدا شد (ص ۳۲۲).
 در ۱۴ ماه مارس رفتیم بقلمه کلات این نقطه يك قلمه كوچك سرحدی است که درش
 فرسخی خواف واقع شده و در گذرگاه تپه های باختر است در این جا مناره بلندی است که
 قدری متمایل شده است، مثل منار پیزا (۱) سابقاً مناره مسجد در اینجا بوده و حال آن
 مسجد ازین رفته منتها منار آن باقی است.

در ۱۵ مارس بده هوزفه که آخرین نقطه مسکون سرحدی خاک ایران است رسیدیم
 من در این محل سنگ دختر را در بالای تپه که در نیم فرسخی قلمه محوریان است دیدم این
 سنگ دختر يك سنگ بزرگی است تقریباً پنج ذرع ارتفاع در بالای يك تپه گذاشته شده
 و معروف است که يك دختر این سنگ را روی آن تپه گذاشته است. البتعمین دختر خانم
 باید يك پهلوان قوی البسیه باشد چونکه این کلز يك فیل هم ساخته است.

در ۱۶ ماه مارس به کاریز رفته در اینجا يك عنده ۱۷ نفری سوار از طرف دولت ایران ماخلو بودند. روز دیگر به محسن آباد رفته که تقریباً دو فرسنگ فاصله داشت این نقطه ۱۷۵۰ فرسنگه داشت میرینج یوسف خان هزاره رئیس و حاکم بلوک با خزر در این جا ساکن بود. در ۲۰ مارس به هری رود رسیدم و در کاروانسرای تومان آقا که در کنار رود هری است منزل کردم و در ۲۲ مجدداً بروی خواف مراجعت نمودم. در این موقع کذل استوارت فرصتی داشت که اطراف و جوانب خواف را بدقت گردش کند. این قسمت از یادداشت های او دیگر مربوط بتاریخ و جغرافی و کشفیات و تحقیقات در محل های تاریخی این نواحی است و بسیار جالب دقت میباشد و اگر فرصت می بود تمام آنها قابل آن است که ترجمه شود. قسمت های عمده آن راجع بشهرهای قدیمی است که دانستن تاریخ گذشته آنها برای محققین تاریخ گذشته ایران بسیار مفید میباشد خواننده را به مطالعه آن توصیه میکنم و یادآور میشوم که ایرانی ها نیز باید مقدم شده در قسمت های دور نزدیک قلمرو ایران تحقیقات علمی و تاریخی و جغرافیائی را شروع کنند و از این راه خدمات نمایان و ذی قیمتی میتوانند بتاریخ گذشته مین خودشان انجام دهند.

برای اینکه از تحقیقات تاریخی این صاحب منصب نظامی و سیاسی خوانندگان مطلع شوند من فقط يك قسمتی از آن اشاره میکنم.

کذل استوارت گوید: هنگامیکه من در روی خواف بودم سوار شده به زوزن که يك دبه کوچکی واقع در پنج فرسنگی خواف است رفته زمین آنها را دیدم سابقاً يك شهر بزرگی در این محل آباد و معمور بوده زمین را میکنند و سنگ آهکی^(۱) بدست می آوردند این مواد در زمین هایی که قبلاً شهر بوده وجود دارد مردم آنها را کنده در می آورند. همراه من يك پیر مرد هستی بود که تمام آن نواحی را بمن شرح میداد و جای قلاع قدیمی را بمن میگفت رسیدیم بجائی که میگفت اینجا را قصر جدید مینامند و در قدیم سلاطین کیان این شهر را ساخته اند در اینجا قصر آن پادشاهان بوده. این داستان تقریباً در ایران عادت شده است که عموماً بناهای تاریخی و قدیمی را بسلاطین

کیان نسبت میدهند و سرسلسله اینها کوروش اولین پادشاه این خاندان است که ایرانیها او را کیخسرو مینامند. خرابه‌های این شهر زمین وسیعی را گرفته است و بداست که این شهر یک شهر بزرگ بوده است و قلعه بندیهای آن پیدا بود خیلی غریب است که بناهای قدیمی کمتر با آجر ساخته شده اند غالباً آنها از خشت خام است معلوم است که در قدیم آجرهای پخته زیاد بکار نمیردند شاید مدتها متروک شده بعدها آجر معمول گشته است.

راهنمای من محلی را بمن نشان داد. میگفت این جا باغ گلگون معروف است در این محل زن و بچه مردان این شهر را جمع نموده بحکم چنگیز خان بقتل رسانیدند. این است که باین محل باغ گلگون نام داده اند، در این نقطه دیگر چیزی نمی‌دوید. وقتیکه من تذکر دادم که هیچ وقت چنگیز خان با بران نیامده و علاوه نمودم ممکن است این کشتار و خرابی این شهر توسط تولی خان انجام گرفته باشد آنهم در حدود ۲۱ - ۱۲۲۰ میلادی.

کلنل استوارت گوید: هوقتیکه شهر زوزن بدست مغول خراب و ویران گردید قسمتی از آنرا اولاد امیر تیمور آباد کردند و ظاهراً این قلاع آجری یادگار دوره تیموری باشد. در این قسمت يك مسجد بسیار عالی و مجلل ساخته شده است بنای آنرا بشاهیرخ پسر امیر تیمور نسبت مینهند کاشیهای بسیار عالی داشت و تاریخ آن در آن معوطه پیدا بود ولی من قادر بخواندن آن نبودم. طاق آن قریب يك هفته بود که پائین آمده بود. بدون تردید در اینجا سکه های قدیمی پیدا میشود و من خیلی سعی کردم چیزی بدست آورده خریداری کنم ولی مردم از ترس جان و مال خود حاضر نبودند چیزی نشان بدهند چون که اگر میفهمیدند سکه دارند آنها را اذیت میکردند و هر چه داشتند از آنها میگرفتند خدا میداند چند سکه های قدیم تاریخی در اینجاها یافت میشود و آنها را بزرگها آب میکنند و قدر و قیمت آنها را نمی‌دانند. من يك سکه داریوش پیدا کرده خریدم و تصور میکنم قدیمترین سکه های ایرانی باشد.

شاید زوزن همان نقطه ایست که مورخ معروف آریان در تحت عنوان سوزیا ضبط کرده است. این همان محلی است که اسکندر با ساتراپانوس حاکم آریا ملاقات نمود.

خرابیهائی که لشکر مغول در قرن ۱۳ میلادی در این صفحات کردند هنوز باقی است در این مدت توانسته اند آن خرابیها را آباد کنند راهنمای من بمن اظهار نمود که در اطراف شهر زوزن هفتاد رشته قنات جاری بوده و فعلاً تمام مخروطه های آنها پیداست ولی امروزه بیش از ۳ یا چهار قنات دایر نیست (ص ۳۲۷).

کنل استوارت این نواحی را خوب گردش کرده آثار تاریخی آنها را اسم میبرد پس از آن دو مرتبه بشرح مسافرت خود پرداخته میگوید: «پس از عبور از کوهها و تپهها از محلی موسوم به آهنگران گذشته بشهر بیرجند رسیدم. اینجا نقطه ای است که امیر علم خان امیر قائن منزل دارد ایشان از جانب شهر بار ایران تقریباً بده بلوک حکمرانی دارد و سیستان یکی از بلوکها میباشد. این یکی از منتفذین ایران است پادشاه ایران این شخصی را تا حدی دارای استقلال نموده است سابق بر این محل اقامت او قائن بود فعلاً بیرجند است تمام قسمت های شمالی قلمرو حکمرانی امیر قائن کوهستانی و دارای قله های بلند است، بلندترین آنها قریب هشت هزار پا ارتفاع دارد».

کنل استوارت در اینجا داخل در جغرافیای طبیعی این قسمت ها شده بعد محصول آرا یکان یکان می شمارد از محصول زعفران این نواحی شرحی مینویسد (ص ۳۲۸).
کنل استوارت گوید: «امیر قائن یک منزل بسیار خوبی در اختیار من گذاشت خود نیز در نزدیکی آن اقامت داشت، بدین اورقتم با هم صرف چای شد در مدت توقف من در بیرجند فقط ۳ مرتبه من با او ملاقات کردم. این شخص نام یکی در میان افغانکلیسا نداشت چون که رفتار او با جنرال گلداسمید و همراهان او خوب نبود یا خشونت با آنها رفتار نموده است با مکرر یکور نیز اول خوب برخورد نمود».

در هنگام ورود من امیر ۳ فرد قالیچه با مقداری آذوقه برای من فرستاد این آذوقه برای من چند روز کافی بود در عوض من برای او یک تفنگ کارابینه و یک دوربین و یک ساعت نقره و یک شلوار فرستادم.

موسی که من در بیرجند بودم سردار محمد خان افغان که یکی از طرفداران جدی سردار امیر ایوب خان بود وارد شد، من با او خیلی صحبت داشتم در حین مذاکرات بمن اظهار مینمود ایوب خان رشادت بخرج نداد و مرد رشید و شجاعی نمی باشد. من از حرفهای

ارچنین فهمیدم که ایوبخان مرد شجاعی نیست. این سردار از طرفداران جدی ایوبخان بود و علناً از عدم جرئت و جسارت او صحبت مینکرد .

من پیش امیرقائن به ناهار دعوت داشتم باهم خیلی رایگان شدیم در آن مجلس فقط ۵ نفر بودیم من و امیر و سر تپ تور محمدخان و یک جوان که از طرف والی خراسان آمده بود ولی غنا برای ۲۵ نفر تهیه شده بود. ظروف سرسره ظسرفهای خیلی قشنگ ساخت روسیه بود که در آنها شربت و شیرینی و مربا جاداده بودند پلو خیلی فراوان بود من از امیر تشکر کردم که این ناهار را برای من تهیه نموده اند .

موضوع صحبت ما راجع بروسها بود من مشاهده میکردم نفوذ و قدرت برای روسها در ایران اغراق آمیز است دولت انگلیس را در درجه دوم فرض میکنند هنوز در این عقیده باقی هستند البته با آن عملیاتی که روسها در عمالک آسیای مرکزی نموده اند نتیجه آنها این خواهد بود که سکنه این نواحی این عقاید را درباره آنها پیدا نمایند .

امیرقائن لقب حشمت الدوله از شاه گرفته است بعقیده من امیرقائن یکی از چند نفر اشخاصی است در خراسان که روح وطن پرستی دارد و ممکن است دوستی بریتانیای کبیر را بدوستی دولت روس ترجیح بدهد . با اینکه این شخص منافع شخصی خود را بخوبی تمیز میدهد ، وقتیکه تمام اطراف و جوانب را در نظر بگیریم و همه را باهم بسنجیم ممکن است دوستی انگلستان را بروسیه ترجیح دهد چونکه روسیه حاضر و آماده است که ایران را ببلند در صورتیکه دولت انگلستان بهیچ وجه چنین قصدی را بخاطر خود خطور نمیدهد .

من از مذاکره يك حاکم سرحدی ایران (البته این شخص غیر از امیرقائن است) خیلی تعجب نمودم وقتیکه بمن اظهار میداشت که معاهده جدید بین ایران و روس که راجع به تعیین حدود سرحدی بسته شده اراضی زیاد بروسها واگذار شده است .

در این موضوع شایعات اغراق آمیزی منتشر شده است . این شخص حاکم اظهار مینمود : من ترجیح میدادم مملکت ایران تسلیم انگلیسها میشد تا اینکه بروسها داده شود من ترجیح میدهم بهر يك از اینها داده شود بهتر است در دست . . . بماند گویند در اینجا

توقف نمود اسمی تبرد ولی من اسم عیبرم مقصود حاکم شاه بود . این مسئله اسباب تعجب من بود. در همه جای خراسان میشنیدم که از سلسله قاجار بدگویی میکردند^(۱) مردم از این سلسله متنفرند اینکه بر علیه آن آن جنبش نیشور از یاس فسوق العاده است که بتوانند موفق بشوند و آنرا متزلزل کنند . من یقین دارم هر مهاجم مسیحی که رعایت احترام مرقد امام رضا را منظور ندارد و از تجاوز بآن صرف نظر کند در تمام خراسان از او استقبال خواهد شد ، ولی تجاوزات افغانها را بخراسان جداً درصدد جلوگیری بر خواهند آمد .

از آنجائی که افغانها سنی هستند شیعه ها کاملاً با آنها مخالف هستند و از آنها متنفرند در حقیقت اسباب حیرت است چگونه خبا و اولاد علی جای وطن پرستی را گرفته است و و این دوستی اولاد علی بر تمام احساسات دیگر ایرانیها غلبه دارد .

هر گاه کسی در محرم حرکات شیعه ها را برای قتل امام حسین دیده باشد و اثرات آن را در مردم مشاهده نموده باشد میداند چطور مردم حساخرند تا آخرین قطره خون خودشان مقاومت کنند و از آرامگاه حضرت رضا دفاع کنند .

دولت انگلستان کلری در ایران ندارد خواه دوست باشد خواه دشمن من خیال نمیکنم دوستی ایران اینقدرها برای دولت انگلیس ارزش داشته باشد که ها طالب و خریداران باشیم .

شمال ایران خواهی نخواهی بالاخره بدست روسها خواهد افتاد . در بعضی نواحی شمالی مردم از سلسله قاجار چندان متنفر نیستند مثل آذربایجان و استرآباد ، اهادر خراسان عموماً از آن سلسله روگردان هستند . سکنه جنوبی ایران تا حدیکه من میدانم بی طرف میباشند ، فقط احساساتی که وجود دارد این است که ترجیح میدهند حکمران آنها عوض ترک و قاجار بیک نفر ایرانی باشد . شاه در میان حرم خود فارسی صحبت نمی کند با اینکه آن زبان را خوب میداند . چون اجنبی است ، این است که بزبان فارسی صحبت نمی کند . (ص ۳۳)

(۱) من در کتب اغلب این اشخاص دیده ام که حرفهای خودشان را از زبان اشخاص خیالی ادا میکنند .

کنل استوارت در پیش امیرقائن خیلی محترم بود میگوید :

در ۲۵ ماه مای خیال کردم بطرف دشت لوت بروم و تا خسف رقم امیرچند نفر سوار همراه من نمود درخسف در منزلیکه متعلق بامیر بود مرا منزل دادند و خیلی احترام نمودند از خسف به دستگرد رفته از آنجا به جام بولک و از آنجا به خور که جزو خاک طلوس است رقم و راه میرچند - کرمان از این جا عبور میکند .

کنل استوارت راجع باین نواحی شرح مفصل مینویسد که قابل دقت و ملاحظه است. در خور یک مدستتر کرایه کرده از راه کور عازم نای بند میشود در سوم ماه جون ۱۸۸۲ از نای بند حرکت کرده مجدداً بخور مراجعت میکند و در این نواحی بخوبی گردش کرده شرح مفصلی از اوضاع و احوال آنها مینگارد و از خور به میرچند مراجعت نمود و در همان منزل سابق که امیرقائن بود منزل میکند و در مدت توقف کنل در میرچند همیشه شامل مهربانیهای امیرقائن بوده از میرچند سرحد افغانستان رفته آن قسمت ها را هم بدقت دیدن نموده است. میگوید :

من تا نزدیک سرحد افغانستان بنقطه موسوم به دوروح رقم از آنجا راه راجع کرده دو مرتبه بخواف رقم و حاکم آنجا درویشعلیخان از ملاقات مجدد من بسیار خوشحال شد .

در خواف بودم که کاغذی از منشی امور خارجه هندوستان مقیم سمالا رسید که در آن نوشته بود دیگر بودن من در این صفحات لازم نیست و حکم شده بود مجدداً بر زمین خود ملحق شوم ، و خیلی تعجب نمودم چونکه از لندن بمن دستور داده شده بود که در این نواحی مانده تا چندی، یعنی مدت زیادی لگران امور هرات باشم . چون راه مراجعت من معلوم نشده بود و از افغانستان هم نمی شد عبور کردن مصمم شدم از راه لندن به هندوستان بروم این بود که بطهران آمدم و از راه روسیه در ۲۸ نوامبر ۱۸۸۲ وارد لندن شدم و دستور دادند مراجعت کنم و اگر ممکن شود در محسن آباد واقعه درخساک ایران نزدیک سرحد افغانستان اقامت کنم. من مجدداً از راه روسیه برگشتم در ۱۱۲ پریل ۱۸۸۴ در بادکوبه بودم از راه رشت و تهران از آنجا بشهد رقم موقی بشهد رسیدم که انتشار داشت شهریار ایران عازم مشهد است (۱۳۰۰ هجری) که آمده بود اولین سنگ

سرحدی را که اخیراً بین خاک ایران و روس تعیین شده است بگذارد. و اطلاع داشتم که از کسان سفارت انگلیس کسی همراه شاه نخواهد بود من برای این نمایندگی تعیین شدم، در مشهد شنیدم که شاه از راه قوچان خواهد آمد یا میرزا عباسخان قوسول انگلیس مقیم مشهد با تفاق بقوچان رفته و از آنجا به شیروان در آنجا باردوی همایونی ملحق شدم (ص ۳۵۶). (۱)

کنل گوید: همراه شاه بقوچان مراجعت نمودم و از آنجا همراه اردوبه چشمه کیلاس که شاه چند روزی در این محل اقامت نمود من دیگر معطل نشده بمشهد آمدم و شاه چند روز بعد وارد شد. (ص ۳۵۶)

سرروالد تلمسن وزیر مختار انگلیس مقیم طهران چند فقره مطالب که راجع بمشهد بود و بمن رجوع نموده بود که در مشهد با شاه آنها را مذاکره نموده خاتمه دهم.

هنگامیکه شاه در مشهد بود توسط والی خراسان این مطالب بعرض رسیدن بامیرزا عباسخان و والی بحضور شاه تشریح حاصل نمودیم و مطالب را بعرض رساندم شاه در تمام آن مطالب شخصاً دقت نمود و تمام را حکم داد خاتمه دهند.

در ضمن صحبت شاه اظهار نمود من از اروپائیها کسی را ندیدم بخوبی شما فارسی صحبت کنید. هنگامیکه شاه در مشهد بود تمام تقاضاهائی که داشتم انجام گرفت. و چندی در مشهد بودم بعد به تربت شیخ جام رفتم و از اینجا دو مرتبه اراضی بین هرکروه و مرغاب را سیاحت نمودم و در هر دفعه ده نفر سوار ایران برای محافظت خود همراه داشتم عبور من از هری رود در نقطه موسوم به **تومان آقا** بود که قبلاً نیز بدان اشاره شده است از این جا به نقطه موسوم به **چاقما قلی** رفتم این جا محلی است که تراکه سنگ چاقماق میکنند از اینجا به نقطه موسوم به **آدم اولان** که چاه آب شیرین دارد رفتم در این مسافرت پل **خواقون** زانیر تماشا کردم معروف است این پل بدستور دختر امیر تیمور ساخته شده است از اینجا به قریه **زور آباد** رفتم در اینجا والی خراسان يك

(۱) شرح این مسافرت را مرحوم اعتماد السلطنه در ۳ جلد نوشته آنها را موسوم نمود

به مظهر الشمس، این مسافرت دو سال (۱۳۰۰) بوده.

عده تراکمه ساروقی رامکن داده است.

دومرتبه هم از تومان آقا به ناحیه بادغیس رقتم این نقطه خیلی خطرناک بود چونکه تراکمه دائماً در این نواحی مشغول غارت بودند.

از تربت شیخ جام بمحسن آباد مراجعت نمودم این محل برای توقف بهتر از خواب است چونکه سرحد افغانستان خیلی نزدیک است و من میتوانم باهرا ت راجله داشته باشم و از آنجا به هندوستان میتوانم اطلاع بدهم.

توقف من در محسن آباد یکسال طول کشید و این جا بهترین محل بود که میتوانستم وظایف خود را بخوبی انجام دهم خانه و مسکن بسیار راحت در اختیار داشتم. هنگامیکه در محسن آباد متوقف بودم چندین بار با سواران ایران دنبال تراکمه که برای غارت آمده بودند رقتم این از تاریخ ماه سپتامبر ۱۸۸۲ تا ماه می ۱۸۸۴ بود قریب ۳۰ نفر از سکنه این نواحی را تراکمه با سارت بردند چند نفر هم از قریه محسن آباد بود.

کنل بعد از یکسال توقف در محسن آباد ناخوش شد بلندن مراجعت نمود .
(ص ۲۶۳)

کنل استوارت باز مأمور سرحد افغانستان میشود این بار سمت دیگر چون برای تعیین حدود سرحدی بین افغانستان و روس لازم بود از طرف دولت انگلیس نیز یک صاحب منصب عالی رتبه حضور داشته باشد برای این عمل سر پتر لومزدن کمیسر عالی تعیین گردید^(۱) و کنل استوارت نیز معاون ایشان معرفی شد این کمیسیون داستان مفصلی دارد که مربوط به سنوات بعد است که شرح آن خواهد آمد فعلاً موضوع سر مسافرت کنل استوارت است که این بار در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۸۴ از لندن حرکت کرده از راه روسیه بیادکوبه رسید از آنجا به بندر گز آمده با ستر آباد رفت و از راه شاهرود خود را بمشهد رسانید در این تاریخ سر پتر لومزدن در نقطه موسوم به پنج ده که بین افغانستان و روسیه مایه نزاع بود اقامت داشت کنل استوارت از مشهد حرکت نموده از محسن آباد معروف عبور نموده در کاریزی سی نفر سوار افغانی باستقبال او

(1) Sir peter Lums den

آمده اورا بچادر سر پتر لومزدن هدایت نمودند .

کلنل استوارت از طرف سر پتر لومزدن مأموریت پیدا نمود بهرات برود همراه او دو نفر مهندسين انگلیسی راه افتادند. کلنل گوید: «در این اواخر از انگلیسها کسی وارد هرات نشده بود» کلنل استوارت شرح مسافرت خود را تا هرات بخوبی حکایت میکند درین راه به بناهای تاریخی که میرسد داستانهای گذشته آنها را یاد آور میشود که من از شرح آنها میگذرم و از این شرح وی اینک که اورا جمع بهرات میدهند پیدا است ایرانیها چه قدر علاقه زیاد بهرات داشته اند و امروزه چطور از هر نقطه آن آثار و علائم تمدن ایرانی در آنجاها آشکار است با اینکه دست خدار امیر متعصب قسمت های عمده آنرا از بین برده است باز باقی مانده آنها بقدری است که تا هزار سال دیگر نیز آثار و علائم ایرانی بودن آن محو نخواهد گردید بواسطه همین آثار و علائم تمدن ایران در این نواحی است که هر ایرانی حساس و وطنپرست ملام باچشمان باز بدان جلگه بهشت آساکه در تمام ایام تاریخ با عظمت ایران مانند يك گوهر گرانیهای در تاج کیانی بشمار میرود تکران است.

کلنل استوارت گوید: «موضوعیکه عجیب و غریب بنظر من آمد لباس نظامی عدنان فزون افغان بود که کاملاً لباس انگلیسی را در برداشته اند (ص ۳۶۷)»
مامهمان حاکم هرات بودیم پس از صرف نهار که بافتخار ماداده شد همگی حرکت نمودیم شهر هرات را تماشا کنیم.

در اینجا کلنل بشرح تاریخ شهر هرات میپردازد و از آن سخن میراند و تاریخ آنرا مینویسد. راجع بجمعیت شهر و مذهب سکنه آن گوید: «سکنه هرات ایرانی هستند و مذهب آنها مذهب شیعه است از نژاد افغانی در این شهر بسیار کم است». این قسمت از تحقیقات کلنل استوارت راجع بهرات و سکنه آن بسیار جالب توجه و دقت میباشد.

راجع با اهمیت سیاسی و جغرافیائی هرات گوید:

«اهمیت هرات بآن کساتیکه از طرف شمال باین محل میآیند خوب روشن است

در این باب مکرر در مکرر گفته و نوشته شده است که جلگه هرات در این نواحی آسیا بگانه معنی است که میتواند بیک عده زیادی آذوقه بدهد و هر کسی که هرات را در دست دارد میتواند بیک قدرت و نفوذی فوق العاده در مقدرات ایران و افغانستان داشته باشد. (ص ۳۲۱)

مأموریت کلنل استوارت بهرات و دوفتر مهندس برای این بود که برای دفاع و استحکامات هرات تریبات صحیح بدهند.

کلنل استوارت داستان غریبی در این مسافرت خود به هرات ذکر می کند می گوید :

«در راه هرات بیک صاحب منصب افغانی بایک عسسوار همراه ما کرده بودند که ما را تماماً بمقصد برساند در راه تمام این مدت من با آن صاحب منصب افغانی فارسی حرف میزدیم یا شروزی از من سؤال کرد یا من زبان افغانی هم میتوانم صحبت کنم. جواب دادم زبان افغانی نیز بلد هستم. وقتیکه در راه بیک عده نظامی افغانی رسیدیم اینها عازم پنجده بودند که با روسها اگر جنگی واقع شود جنگ کنند، من مواظب بودم که مهماندار ما با صاحب منصب آن عده مشغول مذاکره شد ولی نه زبان افغانی بود و نه زبان فارسی هر دو باین زبان که من نمیفهمیدم حرف زدند که من ملتفت نشوم من گوش دادم دانستم که مذاکرات آنها بزبان ترکی است صحبت اینها این بود که بهتر است این صاحب منصبان انگلیسی را در محل امن منزل بدهید و فوراً از اینجا بسحل امن تری حرکت کنید چونکه نظامیان من ممکن است آنها را بکشند. من از شنیدن این مذاکرات خندیدم گفتم تو از من پرسیدی زبان افغانی میدانم ولی پرسیدی زبان ترکی را میدانم پانه و علاوه نمودم من تمام صحبت های شما را فهمیدم که باهم چه مذاکره کردید.

من مواظب بودم دیدم فوری ما را از آنجا حرکت داده در بیک فریه که میشد از خود دفاع کرد منزل دادند. افغانها تصور مینمودند ما دوستان روسها هستیم و از روسها طرفداری خواهیم نمود بعدها دانستند که ما دوستان افغان هستیم در آنوقت رفتار آنها نسبت بما خیلی مؤدبانه بود.

من در هرات در قصر امیر بودم که از سرپتر لومزدن مراسله رسید در آن اشاره شده بود که سرپتر لومزدن بلندن احضار شده است و با آجودان خود کاپیتان برتون عازم انگلستان میباشند بمن نیز حکم شده بود فوری با و ملحق گردم ولی مهندسین در هرات بمافندتا دستور ثانوی برسد چونکه قرار بود بجای سرپتر لومزدن سر ژورف ریچوی^(۱) معین شود و کمیسر عالی انگلیس مقیم افغانستان باشد.

من فوری بنزد لومزدن رفته از آنجا عازم مشهد شدم بعد بشاهرود و از آنجا باستر آباد رفته مهمان دوست خود خوکونوفسکی^(۲) قونسول روس شدم از آنجا به بندرگز رفته سوار کشتی شده عازم بادکوبه شدم از آنجا به تفرس رفتم و در آنجا مهمان فرمانفرمای قفقاز شدم و پذیرائی خوبی از من نمود و سفارشنامه بخصوص برای من نوشت مثلاً اینکه من مأمور امپراطور روس بودم و آجودان خود را به بدرقه من فرستاد از آنجا به ولنا در تهمستان بعد به برلین عزیمت نمودم در تمام عرض راه مأمورین دولت روس نسبت بمن مهربان بودند و همه نوع همراهی و مساعدت را نمودند و من تشکرات قلبی خود را اینک بتمام آنها اظهار میدارم (ص ۳۷۳)

کنل استوارت خیلی متعجب بود این محبت و احترام نسبت به او از چه راه است چونکه بعقیده او بواسطه حمله روسها بافغان در موضوع محل پنجه میبایست حالت جنگ بین روس و انگلیس برقرار باشد^(۳).

من در ۹ جون ۱۸۸۵ بلندن رسیدم و ۳ روز بود که سرپتر لومزدن وارد لندن شده بود و تیکه بلندن رسید مرا در کارهای سرحدی راجع بافغانستان مشغول داشت و تا ماه فوریه سال ۱۸۸۶ مرا قونسول رشت نمودند که میبایست فوری حرکت کنم ولی در همان آن مأموریت دیگری بمن داده شد که میبایست بدریای احمر بروم .
مأموریت کنل استوارت در بحر و دریای احمر يك داستان جداگانه است من از

(1) Sir Joseph Ridge way

(2) Khokonoffsky

(۳) موضوع حمله روسها بافغانها و کشتن تقریباً هزار نفر از قعون افغانستان يك

موضوع جداگانه است که در فصل پند داستان آن خواهد آمد.

ذکر آن صرف نظر میکنم کلنل استوارت دومرتبه بمأموریت اولیه خود که برای قونسولگری رشت بوده مأمور میشود میگوید: «در تفلیس بوزیر مختار دولت انگلیس سر هنری دروهمانولف» (۱) که عازم طهران بود مصافح شدیم با هم تا رشت همراه بودیم توقف من در رشت این قدرها طول نکشیده بود که در استرآباد قننه تراکمه شروع گردید و تا پشت دیوار استرآباد را تراکمه غارت کردند.

حکم ششمین باسترآباد بروم همان موقع که عازم استرآباد بودم کاپیتان دیل وارد (۲) صاحب منصب قشون انگلیس او نیز رسید با اتفاق باسترآباد رقیب تراکمه در تمام آن اطراف مشغول غارت بودند و مرد وزن و قشون ایران تمام در آن حوالی با تراکمه مشغول جنگ بودند عده قشون ایران در این موقع در استرآباد به ۱۳ هزار نفر بالغ می شد ولی این عده قادر نبودند از يك دسته پنجاه نفری ترکمن جلوگیری کنند (ص ۳۷۸).

جنگ ادامه داشت تا اینکه قشون ایران در حوالی رود گرگان بمختصر قحی نایل شده و صلح بین تراکمه و دولت ایران برقرار گردید.

در این موقع حکم رسید که من بمشهد بروم که جای جنرال ماکلین (۳) را را بگیرم چونکه جنرال مذکور عازم لندن بود.

جنرال ماکلین بعدها بواسطه تعیین حدود سرحدی بین ایران و افغانستان معروف گردید ولی در این موقع ماکلین نماینده فرمانفرمای هندوستان و قونسول جنرال دولت انگلیس مقیم شهر مشهد بود.

توقف من در مشهد هشت ماه طول کشید تا اینکه جنرال ماکلین از مرخصی مراجعت نمود و مرا مأمور بفریز کردند که در آنجا قونسول انگلیس باشم - در طهران چند روزی ماندم تا اینکه دستور خود را از وزیر مختار انگلیس سر هنری دروهمانولف

(1) Sir Henry Drummond Wolff

با ورود این شخص بایران يك رشت بدخترهای تازه برای ملت ایران تهیه میشود.

(2) Realward

(3) Mac lean

گرفته عازم تبریز شدم .

در چند منزلی تبریز ولیعهد دولت ایران که فرمانفرمای آذربایجان است یکمفر با استقبال من فرستاد و قتیکه به چند میلی تبریز رسیدم يك سرتیپ بسایك عده نظامی از من استقبال کردند و در يك فرسنگی شهر کالسکه مخصوص خود را برای من فرستاد و مرا با جلال تمام وارد قونسولخانه انگلیس نمودند در موقع ورود نیز عده ای از محترمین خود را فرستاده از من دیدن کردند .

کنل استوارت در تبریز خودش بود عیال او نیز بتبریز آمد مدتی در آنجا بود و دو مرتبه کنل مأمور استرآباد شد ولی باز بتبریز مراجعت کرد چونکه سمت خود را دارا بود و میگوید : « شاه خیلی میل داشت يك فرمانمور انگلیس در استرآباد بنام قونسول مقیم باشد . »

کنل گوید : « من مدتی هم در استرآباد ماندم و گاهگاهی هم بگراگان مسافرت می کردم و میان طوایف تراکمه رفت و آمد داشتم من تا سپتامبر ۱۸۹۰ در استرآباد بودم بعد بطهران احضار شدم در این تاریخ سر آرتور نیکولسون^(۱) وزیر مختار انگلیس بود .

در این تاریخ که بطهران رفتم با شاه ملاقات دست داد در این ملاقات شاه از ایل تراکمه اتابای و جعفر بای از من سؤالات نمود چون جای ایل قاجار در استرآباد است شاه علاقه مخصوص با استرآباد دارد .

در اکتبر سال ۱۸۹۰ بلندن رفتم در اینجا خواهش نمودم برای من از این پس در ممالک اروپا مأموریت دهند قبول شد و در سال ۱۸۹۲ مأمور اودسا شدم^(۲) .
در این تاریخ دیگر مأموریت کنل استوارت در ایران تمام میگرد این شخص متجاوز از بیست و پنج سال در ایران مأموریت داشت از اوضاع واحوال ایران و افغانستان و تراکمه و در تاریخ و جغرافی ایران اطلاعات کافی بدست آورده بود و یکی از صاحب منصبان لایق دولت انگلیس بشمار میرفت کتابی که در باب ایران نوشته است جامع و

[1] Sir Arthur Nicolson

[2] Odessa

قابل مطالعه است .

پس از این صاحب منصب که شرح آن گذشت مأمور مهم دیگری بایران مسافرت نمود از حیث مقام و شخصیت دارای اهمیت است و آن لرد کرزن معروف است که از راه عشق آباد داخل خاک ایران شده از راه مشهد بطهران آمد چندی در طهران بود بعد باصفهان شیراز - بوشهر سفر کرد و از آنجا بوطن خود مراجعت نمود .

نتیجه این مسافرت و سیاحت تألیف دو جلد کتاب در باب ایران بود که تا حال کسی کتابی به این جامعی در باب ایران و موضوع ایران از اروپائیان برشته تحریر در نیاموده است .

فصل پنجاه و دوم

افغانستان و امیر عبد الرحمن خان

سیاست لردسالزبوری دنیاله سیاست لردپالمرستون بود - ایجاد سد محکم در مقابل روسها - این سد محکم عبارت از ایران ، افغانستان و عثمانی - در سال ۱۸۸۹ میلادی کابینه بیکانزفلد نظر داشت افغانستان تجزیه شود - با دولت ایران در این باب مذاکره شد - قتل نماینده سیاسی در کابل - لرد رابرتس برای تصرف افغانستان مساجور میشود - امیر یعقوبخان گرفتار و هندوستان تبعید میشود - لرد رابرتس در باب عبد الرحمن خان صحبت میکند - شرح انتخاب امیر عبد الرحمن خان به امارت کابل - شرایط حکومت هندوستان - قندهار در تصرف دولت انگلیس خواهد بود - دستور فرمانفرمای هندوستان - موضوع هرات مسکوت است - تصمیم رجال و سرداران افغانستان - در سال ۱۸۸۰ کابینه لرد بیکانزفلد و کابینه گلدستون سرکار آمد - این پیش آمد زمین را برای امارت عبد الرحمن خان حاضر نمود - فرمانفرمای هندوستان نیز عوض شد - گلدستون سعی داشت هرچه زودتر قشون انگلیس افغانستان را ترک کند عبد الرحمن خان تمام پیش نهادات دولت انگلیس را قبول نمود - محمد ایوبخان در هرات استقلال داشت - ایوبخان جنرال بود و سردار قشون انگلیس را شکست میدهد و قندهار را تصرف میکنند - لرد رابرتس این شکست را جبران میکند ایوبخان از انگلیسها شکست

خورده بهرات میرود - هرات در تصرف عمال عبدالرحمن خان سایدوب خان بایران میرود - عبدالرحمن خان کاملاً مطیع انگلیسها میشود - کابینه لندن سودای جهالتگیری خود را به سر میکشاند - رقابت با دولت فرانسه - روسها از گرفتاری دولت انگلیس در مصر استفاده میکنند در ممالک آسیای مرکزی مشغول عملیات میشوند - وزیر امور خارجه روس بدولت انگلستان اطلاع میدهد تراکمه مرو و آخال بمیل و رضای خودشان تبعیت دولت روس را قبول نموده اند - کتاب چارلز ماروین بنام « مرو ملکه جهان » منتشر میشود - اقدامات دولت انگلیس برای حل افغانستان - مرو ضمیمه امپراطوری روس - قضیه پنجم - اهمیت سرخس - عقب آباد و سرخس در تصرف روسها - کمیسیون سرحدی برای حل اختلافات سرحدی بین روس و افغانستان - کمیسر انگلستان در این کمیسیون سرحدی ادعای روسها باراضی ثابت در واز هرات - تاریخ جنگ پنجم - اختصار روسها با افغانستان تا ۳۴ ساعت محل پنجم در اتغلیه کنند جنگ افغان و روس - تلفات افغانها - فرار کمیسر انگلیس - تصرف پنجمه بلست قشون روس - در این تاریخ امیر عبدالرحمن خان در هندوستان از طرف فرماقرمای هند پذیرائی میشد - فرماقرمای هند خبر پنجم ده را با امیر میدهد - شرح این جنگ - رفتار انگلیسها در این موقع - شکایت افغانها از انگلیسها در این مورد - هزار نفر با افغانها در این جنگ تلفات وارد آمد - لرد دو فرین فرماقرمای هندوستان راجع باین واقعه مینویسد - عقیده لرد دو فرین راجع بهرات - شرح مسافرت عبدالرحمن خان به هندوستان - تعهدات عبدالرحمن خان در هندوستان - فرماقرمای هند یک شمشیر دانه نشان با امیر عبدالرحمن اهدا میکند - بیانات امیر عبدالرحمن خان در موقع دادن این هدیه « من باین شمشیر دشمنان دولت انگلستان را هلاک خواهم کرد » - در این موقع نشان شوالیه ستاره هندوستان با امیر عبدالرحمن خان اعطا میشود - جنگ پنجمه بین انگلیس و روس را تیره کرد - دولت انگلیس حاضر میشود با روسها مبارزه کند - از هندوستان قشون را طلب تقاضا میکند - کابینه کلد استون میرود جای آن کابینه سائز بوری معین میشود - روسها روی خوش به

انگلیسها نشان میدهند - لرد دو فرین از هندوستان میرود - نظریات لرد مزبور - سیاست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت از هندوستان - رفتار تندو خشن امیر نسبت بر رجال و سرداران افغانان - سنگر بندی هرات بدست نظامیان انگلیس - مصالی های هرات بتصویب امراء انگلیس ویران میشود - تاریخ این مصالی ها - انقلابات داخلی افغانان - ایوب خان دره شهید با انگلیسها تحویل میشود - نظر امیر عبدالرحمن خان درباره ایران - کینه او نسبت به شیعه های افغانان - شورش طایفه غلیجائی - تجاوز بخراسان و ناحیه هشتادان - حکمیت جنرال ماکلیان در قضیه هشتادان - امیر عبدالرحمن خان در نوزدهم جمادی الثانی ۱۳۱۹ هجری قمری مطابق ۱۹۰۱ میلادی درگذشت - نامه امیر عبدالرحمن خان بفرمانفرمای هند.

این همه صاحب منصبان مجرب نظامی که دولت انگلیس بخراسان و ممالک آسیای مرکزی میفرستاد فقط يك مقصود داشته و آن این بود که ملل و طوایفی که در نزدیکی سرحدات هندوستان واقع شده اند آنها را پیدا نموده مسلح کند تا بتوانند در مقابل قشونهای روس که سیل وار بطرف هندوستان سرازیر میشدند جلوگیری کند .

این سیاست را لرد سالزبوری پیش از هر کس تعقیب مینمود یعنی تالرد پالمراستون حیات داشت این سیاست بدست او اجرا میشد همینکه او رفت لرد سالزبوری همان سیاست را تعقیب نمود و هرچه در قوه داشت برای جلوگیری روسها بکار برد فقط اشتباهی که در این سیاست همیشه وارد بود آن يك قسمت از این سیاست است که دائماً کوشش میشد بین ایران و افغانستان جدائی افتد و هیچ باین فکر نیفتادند که بهترین سدی که ممکن بود در آن ادوار مقابل روسها ایجاد نمود همانا اتحاد ایران - عثمانی و افغان بود .

اگر در این زمینه اندک توجهی میشد بهترین وسیله بود که دره قابل هجوم روسها ایجاد شود رلسی این سیاست دولت متضمن این اشتباه بود که بین ایران - افغانستان و ایران و عثمانی همیشه نفاق باشد بهمین علت بود که میتوانستند دوستان صمیمی و

ثابت در میان رجال ایران برای خود تهیه کنند .

در سال ۱۸۷۹-۱۸۸۰ کابینه لرد ییکاتر فلد حاضر بود افغانستان را تجزیه نموده هرات را مجدداً برای تحسین دولت ایران بایران واگذار کنند، قندهار را خود دولت انگلیس در تصرف داشته باشد و کابل را یکی از سردارانی که سیاست انگلیس را در افغانستان خوب تمیز بدهد باو واگذار کنند . این مسئله بیش از یکسال در جریان بود حتی با دولت ایران نیز داخل مذاکره شدند دولت ایران نیز شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را که والی کرمانشاهان بود برای همین مقصود بطهران احضار نمود ولی در همین اوقات هم کابینه انگلستان عوض شد و هم سیاست لرد سالز بوری که بواسطه رفتن او از وزارت امور خارجه انگلستان تغییر کرد .

کابینه لرد ییکاتر فلد در انتخابات شکست خورد کابینه کلدستون روی کار آمد این کابینه حدید بمصر و تصرف آن بیشتر اهمیت میداد تا با افغانستان ناراحت و متعصب که از تهدید خارجی باک نداشت و تعصب مذهبی آن بقدری زیاد بود که هیکل غیر مسلمان را نمیخواست در خاک افغانستان ولو بهر قیمتی باشد قبول کند .

چنانکه بمبدأ اشاره خواهم نمود رقابت بین انگلیس و فرانسه در سر قضایای مصر خود یک موضوع مهمی بود که نزدیک بود این رقابت منجر بچنگک دو تنین گردد با یک چنین رقیب خطرناکی مانند دولت و ملت فرانسه که هیچ وقت از فداکاری و دفاع از منافع فرانسه روگردان نیست و نبرد دشمنی با روس نیز در آسیا فوق العاده برای دولت انگلیس خطرناک بود به همین ملاحظه بوده که دیده میشود روابط انگلیس و روس از اواخر سال ۱۸۸۰ تا چند سال بعد ملایم و دوستانه است . انگلیسها آن سیاست تند و زنده را نسبت بروسها تعقیب نمیکنند حتی در سال ۱۸۸۵ نیز در سر موضوع پنج ده که بین روسها و افغانستان منجر به زد و خورد شد انگلیسها اقدامی نکردند علت هم این بود که انگلیسها در جاهای دیگر گرفتاریهای زیاد داشته و نمیتوانستند در آسیا نیز با روسها در گش منکش باشند .

من در فصل ۴۵ مختصری اشاره کردم که چگونه امیر شیر علی از کابل رفت و در مزار شریف وفات نمود ۱۲۹۶-۱۸۷۹ بعد از او انگلیسها امیر معقوبخان را بجای پدر

نشان دهند و هنوز قشون انگلیس از سرحد افغانستان نگزشته بود که نظامیان افغانی در کابل طغیان کرده نماینده انگلیس مازور کلاواکناری را بقتل رسانیدند حکومت هندوستان و دولت انگلیس مجبور شد مجدداً لرد را برتس فرمانده قشون اعزامی دولت انگلیس را به افغانستان برای کشیدن انتقام و آرام نمودن سکنه کابل بافغانستان مأمور کند .

در همین موقع است که امیر یعقوب خان گرفتارویه هندوستان فرستاده میشود چون امیر دیگری که صاحب نفوذ باشد در افغانستان سراغ ندارند دولت انگلیس و حکومت هندوستان باین خیال می‌افتند که افغانستان را بطوریکه شرح آن گذشت تجزیه کنند . اما تجزیه افغانستان به نظر اولیای امور انگلستان کارچندان آسانی نبود در اتخاذ این سیاست چندی در تردید بودند و باطراف نظر داشتند شاید امیر دیگری در میان امرآء افغانستان وجود داشته باشد که بتواند حکومت کابل را واگراستعداد نشان بدهد تمام افغانستان را باو بسپارند این بود که عمال سیاسی دولت انگلیس که در افغانستان بودند پاکسان امیر عبدالرحمن خان بعد باخود او قرار این کل داده شد و امیر عبدالرحمن خان از ترکستان حرکت نموده عازم افغانستان شد .

امیر عبدالرحمن خان در تاریخ زندگانی خود آمدن خود را خیلی سهل و ساده بیان نموده است ولی قضیه آن طور نیست که در آن تاریخ ضبط شده است .

برای اینکه موضوع کاملاً روشن شود من بسوایق این امر اشاره خواهم نمود . در سال ۱۲۸۰-۱۸۶۳ امیر دوست محمدخان در هرات مرحوم شد هنوز جسد او در آرامگاه دایمی قرار نگرفته بود که جنگ و ستیز و نزاع بین پسرهای او آشکار گردید و هر یک ادعای سلطنت را در سر داشته و بر امیر شیرعلی که ولیعهد دوست محمد خان بود شوریدند و این جنگ خانگی فریب پنج سال طول کشید و امارت افغانستان بین برادرها چندین بار دست بدست گشت امیر افضل خان و امیر اعظم خان یا پسر امیر افضل خان سردار عبدالرحمن خان متحد شده بر علیه امیر شیرعلی قیام کردند و در اوایل سال ۱۲۸۳-۱۸۶۶ در تردیکی غزنین شکست سختی به امیر شیرعلی داده او را متواری کردند . امیر افضل خان که در حبس امیر شیرعلی خان بود در این جنگ آزاد شده با سم

امیر افغانستان اعلام گردید و در کابل جلوس نمود امیر اعظم خان و امیر عبدالرحمن که خدمت را بسته امارت افغانستان را اداره نمودند فقط هرات در دست امیر شیرعلی باقی ماند .

این واقعه مفارن همان تاریخ است که روسها بر بخارا استیلا پیدا کردند این پیش آمد باعث شد که در این موقع امیر افضل خان بنای مکاتبه را با فرمانفرمای هندوستان گذاشته و مراسلاتی بین آنها رد و بدل شده است که من در پایان این فصل یکی از آنها که مربوط بموضوع ایران است اشاره خواهم نمود .

اولین بار که اسمی از امیر عبدالرحمن خان برده میشود در این تاریخ است که بر امیر شیرعلی غلبه نموده و امارت افغانستان را برای پندرخود امیر افضل خان بدست آورده است .

در این تاریخ فرمانفرمای هندوستان که لرد جان لارنس بود سیاست مخصوص خود را تعقیب مینمود (۱) چه از روحیات ملت افغانستان کاملاً یا خبر بود که با دخالت اجنبی سخت مخالف است اگر بتوانند دخالتی در امور آن مملکت بکنند گرفتار دشمنی و مقاومت های سخت ملت افغانستان خواهند شد این بود که بگانه وسیله که بتواند قوای آن ملت سلحشور را تحلیل ببرد همانا جنگهای داخلی است که افغانستان در این تاریخ گرفتار آن بود که هر یک از پسرهای امیر دوست محمد خان بامارت افغانستان میرسیدند در شناسائی او بامارت افغانستان کوتاهی نداشتند ولی عملاً دخالت یا مساعدت نمینمودند که یکی از اینها اقتداری بهم زده بر سایرین تفوق پیدا کند چه غرض عمده ادامه جنگ های داخلی افغانستان بود زهر طرفی که شود کشته شود آنان است .

چندی طول نکشید که امیر افضل خان در اواخر سال ۱۸۶۷ میلادی مطابق سال ۱۲۸۴ هجری قمری مرحوم شد قصد امیر عبدالرحمن خان این بود که جای پدر را بگیرد ولی محمد اعظم خان عموی او این حق را مال خود میدانست این بود که او بامارت نفست و عهدا لرحمن خان برخلاف میل و اراده خود ناچار بود از او تمکین کند

ولی در باطن کینه او را در دل داشت و رفته رفته این کنورت علنی شد بین آنها نفاق افتاد و بامیر شیرعلی فرست داد که مجدداً در صدد گرفتن امارت افغانستان برآید پسر خود محمد یعقوبخان را نزد شهریار ایران فرستاد و این درست در همان ایام بود که پادشاه ایران بهزم آستان بوسی حضرت امام رضا (ع) عازم مشهد بود و در شهر مشهد یعقوبخان بحضور رسید و مورد مرحم و الطاف شهریار ایران گردید شرح آن در فصل ۴۷ گذشت .

من این قسمت را در فصل فوق الذکر مفصلاً بیان نموده‌ام در این جا دیگر محتاج بتکرار نیست پس از مراجعت امیر یعقوبخان از حضور پادشاه ایران امیر شیرعلی قوتی گرفته چونکه نفوذ معنوی شهریار ایران برای امیر مزبور يك نوع مساعدت مؤثر بود که توانست قوای پراکنده خود را مجدداً جمع آوری نموده بار دیگر بخت و اقبال خود را بیازماید .

امیر شیرعلی در سال ۱۸۶۸ میلادی مطابق ۱۲۸۵ هجری قمری بهزم تصرف تاج و تخت افغانستان عازم قندهار شد امیر اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان را در نزدیکی غزنین شکست داده فاتحانه وارد کابل گردید و امارت افغانستان را پس از چهار سال والدی بدست آورد سردار اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان به بلخ رفتند و در آنجا باز بخیال تصرف کابل بودند اما این مقصود انجام نگرفت چونکه امیر شیرعلی برخلاف اعتراضات دو فرزند رشیدش با حکومت هندوستان ساخت، خود بخاک هندوستان رفت مبلغی پول و مقداری اسلحه برای خوش آمد او حکومت هندوستان باو بخشید و فرار گذاشت بعدها نیز کمک هادی و معنوی بکند و در همین ملاقات عهد نامه مخصوصی بین امیر شیرعلی و حکومت هندوستان بسته شد که قوای امیر بمتصرفات ایران دست اندازی کند و موضوع تقسیم حکمیت سیستان را پیش کشیدند که شرح تمام آنها مفصلاً گذشت .

از آنجائی که امیر شیرعلی با انگلیسها کنار آمد دیگر توقف امیر اعظم خان و امیر عبدالرحمن خان در بلخ موضوع نداشت از آنجا بمشهد رفتند بامید اینکه از ایران کمک گرفته باز به جنگهای خاکی افغانستان ادامه دهند معلوم میشود دولت ایران

در این تاریخ در این فکرها نبوده سردار اعظم خان عازم طهران شد در شاهرود ناخوش شده وفات کرد و عبدالرحمن خان راه ترکستان را پیش گرفت و آن مملکت رفت و از دولت روس مفری ماهیانه در حق او برقرار گردید و قریب ۱۲ سال در آن مملکت بدون سروصدا زندگی نمود.

در این تاریخ ۱۸۲۹ میلادی ۱۲۹۷ هجری که بازغائله افغانستان بزرگ شد قشون انگلیس کابل و قندهار را تصرف کرد و امیر یعقوبخان گرفتار و به هندوستان تبعید شد و سکنه افغانستان بین خود اعلان جهاد بر علیه انگلیسها دادند مردم بایک حرارت فوق العاده بادت‌های خالی از زن و مرد یا انگلیسها در کشمکش بودند توقف برای آنها در خاک افغانستان امکان نداشت و بهر وسیله بود میخواستند متوسل شده کسی را از خود افغانها بامارت افغانستان انتخاب کرده قشون خودشان را از خاک افغانستان خارج کنند ولی چنین کسی پیدا نمی شد هم انگلیسها را دوست داشته و هم ملت افغانستان را از خود راضی نگاهدارد اهالی افغانستان باز طالب بودند که امیر یعقوبخان را بامارت بردارند ولی انگلیسها بامارت او راضی نبودند و دنبال دیگری میکشند.

لرد رابرتس معروف که فرماده قشون افغانستان بود در این موقع با قشون ابواب جمعی خود در کابل اقامت داشت و این وقایع را بدقت تمام در دو جلد کتاب خود موسوم به چهل و یکسال در هندوستان شرح داده است.

لرد مزبور مینویسد: در اوایل ژانویه ۱۸۸۵-۱۲۹۷ مملکت افغانستان میرفت ساکت و آرام گردد طوایف جنگی آن مملکت که بر علیه ماقیام کرده بودند قدری ساکت و آرام شده از طرف دیگر سیاست کابینه یکا تزفلد راجع با افغانستان فوق العاده مورد تنقید مدعیان آن شده بود لرد لیتون فرمانفرمای هندوستان مایل بود قبل از اینکه پارلمان دایر شود موضوع افغانستان را بامارت کابل انتخاب کنم من نیز سعی و کوشش خود را نموده تقریباً مایوس شده بودم از اینکه میتوان کسی را معین نمود. غده از امرای افغانی در غزنین جمع شده اصرار داشتند مجدداً امیر یعقوبخان برقرار گردد من بآنها بطور قطع و یقین بیغام داده بودم که دیگر مراجعت ایشان غیر ممکن است

باید کسی دیگر را در نظر بگیرند ولی چنین کسی وجود نداشت فقط کسیکه ممکن بود با امارت کابل انتخاب شود امیر عبدالرحمن خان بود آنهم در محل دور ترکستان روس بود و یقین است که بدون مشورت و رضایت روسها نمیتواند حرکت کند (ص ۳۱۳ - جلد دوم).

در این موقع مادر امیر عبدالرحمن خان در قندهار زندگی میکرد . و با اطلاع سردونالد استوارت (۱) صاحب منصب سیاسی دولت انگلیس در قندهار رسید که کاغذی از امیر عبدالرحمن خان با امیر ایوبخان رسیده باوصیحت کرده است که با انگلیسها مخالفت نکند و بهتر است تسلیم آنها گردد دیگر مقاومت بیش از این صلاح نیست و این کاغذ را در جواب کاغذ ایوبخان نوشته بود که او را دعوت کرده بود با ایوبخان متحد شده با انگلیسها حمله کنند و علاوه کرده بود که او هیچ قصد ندارد که با انگلیسها مخالفت کند.

سردونالد استوارت تلگرافی این مطالب را با اطلاع اولیای هندوستان رسانید و علاوه نمود که کسان امیر عبدالرحمن خان نسبت با انگلیسها موافق و مساعد میباشد و بهتر است توسط کسان امیر عبدالرحمن خان در قندهار با امیر مزبور مکاتبه شود (ص ۳۱۵).

در این موقع من عقیده خود را بحکومت هندوستان اظهار نموده گفتم بودم که من نتوانستم کسی را از امرای افغانستان باین سمت معرفی نمایم و پیشنهاد کرده بودم ملت افغانستان را آزاد بگذارند خودشان برای خود امیری غیر از امیر ایوبخان انتخاب نمایند و ما را آزاد بگذارند به هندوستان مراجعت کنیم.

مراسله امیر عبدالرحمن خان اثر خود را بخشیده بود فرمائشهای هندوستان راضی شده بود امارت کابل به عبدالرحمن خان داده شود ولی اشکال در این بود چگونه او را بدست آورند و چگونه او را متقاعد کنند که دولت انگلستان در امارت او همراه و مساعد او خواهد بود و چطور روسها با اجازه خواهند داد وارد خاک افغانستان شود

(1) Sir Donald Stewart

لرد لیتون انجام این کار را بعهده مستر گرینین (۱) صاحب منصب سیاسی واگذار نمود که او این موضوع را بطریقیکه صلاح میداند انجام دهد (ص ۳۱۶ جلد دوم).

عمال سیاسی دولت انگلیس توسط مادر عبدالرحمن خان باب حکایتیه را با امیر مزبور گشودم و باو صراحتاً نوشتند که فرمانفرمای هندوستان تصمیم گرفته شمارا بامارت افغانستان انتخاب کند.

در کتاب فوق الذکر سواد تلگرافیکه فرمانفرمای هندوستان بوزیر امور خارجه متخبره نموده بود با جواب آن ضبط شده است برای اطلاع خوانندگان عین آنرا در اینجا می نویسم تلگراف فرمانفرما: «لازم است بدون تأخیر يك نفر از امراء افغانستان را پیدا نموده شمال افغانستان را باو واگذار کنیم که بعد از رفتن قشون ما اغتشاش در این سامان رخ ندهد و این کار نباید از پائیز تجاوز کند و هرچه زودتر باشد بهتر خواهد بود. فعلا در افغانستان يك چنین شخص مقتدری یافت نمی شود بنا بر این پیشنهاد میکنم امیر عبدالرحمن خان بیجانشینی امیر دوست محمد خان انتخاب شود از طرف سرداران افغانی با موافقت دولت انگلیس تاج و تخت افغانستان باو واگذار شود آیا تصویب میفرمائید؟»

لرد کرانبروک (۲) که در این تاریخ وزیر امور خارجه انگلستان بود جواباً چنین میگوید: «فرض اینکه امیر عبدالرحمن خان یابین سمت قبول شود و بشمال افغانستان قناعت کند مناسب است بامارت کابل تقویت شود استقبال امراء از او بمیل طبیعی خودشان بیشتر رعایت ظاهر بشود از اینکه نفوذ انگلیس در او دخالت داشته باشد رعایت این نکته بمراتب بهتر است ولی اوفعلا در کجاست و بچه وسیله خیال میکنید از قصد و نیت او مطلع شوید هر گاه از طرف سرداران افغانی دعوت بشود بپروسیله که میتوانید دعوت او را ترغیب کنید قبولیت عامه او پس از استقبال سرداران و رضایت خود او در قبولی این مقام میبایست صورت بگیرد (ص ۳۱۷).

لرد رابرتس گوید: «در اواخر ماه مارس ۱۸۸۰ خبرهای صحیح بما رسید که

[1] Mr. Griffin

[2] Lord Cranbrook

عبدالرحمن خان ترکستان افغانستان را تصرف نموده و پسا سرداران کابل در مکاتبه مییاشد و موقع مناسب بود که با او داخل در مذاکره شویم بنابراین در اول اپریل ۱۸۸۰ مستر گرینین مأمور سیاسی دولت انگلیس مراسله ذیل را برای او مینویسد:

باطلاع ما رسیده است که شما داخل خاک افغانستان شده اید در اثر همان اطلاع این مراسله بعنوان شما نوشته میشود و حامل آن شخص مطمئنی است توسط او هر تقاضائی دارید میتواند به صاحب منصبان انگلیسی در کابل پیشنهاد کنید آنها تقاضاهای شما را بدولت انگلیس خواهند فرستاد و مقصود شمارا آزامدن بخاک افغانستان باطلاع آنها خواهند رسانید (ص ۳۱۸)

جواب امیر عبدالرحمن بمکتوب فوق در تاریخ ۱۵ اپریل ۱۸۸۰ از این قرار است:

در یک زمان خوش و خرم مراسله لطف آمیز شما رسید از راه عدالت و یکسانی شما نوشته بودید مقصود من از آزامدن بخاک افغانستان چیست دوست محترم من اولیای امور دولت انگلستان خوب میدانند در مدت این ۱۲ سال جلای وطن بمملکت امپراطوری روسیه روز و شب آرزوی قلبی من این بود که بوطن خود مراجعت نمایم موقعیکه امیر شیرعلی خسان مرحوم شد کس دیگری نبود طوایف ما را اداره کند من در آن موقع پیشنهاد نمودم بافغانستان مراجعت کنم چون مقدر نبود من دو مرتبه به تاشکند رفتم امیر یعقوبخان بادولت انگلستان کنار آمد و با آنها قرارداد بست شیجه این شد وقتیکه شما به هندوستان مراجعت کردید امیر یعقوبخان بنصایح مردمان نا مناسب گوش داد و ناکسانرا سرکار آورد و امور افغانستان بدست جهال افتاد و این خرابی پیش آمد حال شما میخواهید امید و آرزوی مرا بدانید و آنها از این قرار است: ما ذامیکه مملکت شما و مملکت روسیه باقی و برقرار است هموطنان من و طوایف افغانستان در صلح و آسایش زندگی خواهند نمود و این دو مملکت خواهند دانست که مانسبت با آنها با وفا و صمیمی خواهیم بود ملت افغانستان در بین آنها با سودگی امر ارجیات خواهد نمود زیرا که طوایف افغانستان قادر نیستند با امپراطوریه در جنگ و ستیز باشند و بواسطه نبودن راه عملی تجارت مملکت افغانستان خراب و ویران شده است ما از دوستی شما این را

میخواهیم که نسبت به ما مساعد و یاور باشید و شما این مملکت را در تحت حمایت دولتین روس و انگلیس خواهید گذاشت. و این صلاح هر دو مملکت است و ما را در حال صلح و سلامت نگاه خواهد داشت و ملت افغانستان در امان خدا خواهد بود این است امید و آرزوی من باقی دیگر بسته بتصمیم شماست انتهای (ص ۴۷۸ جلد دوم)

این یکی از یکصد و بیست و یک مکاتبات است که بین عمال سیاسی دولت انگلیس در افغانستان و امیر عبدالرحمن خان ردوبدل شده است و مکاتبات زیاد دیگری نیز بین عمال سیاسی دولت انگلیس با حکومت هندوستان در این باب مکاتبه شده است به علاوه لرد رابرتس نیز مکاتبات مفصل در این باب نموده است که اگر بخواهیم تمام آنها را در اینجا بنویسیم صفحات زیاد لازم خواهد بود این است که خواننده را بدو جلد کتاب لرد رابرتس مراجعه میدهیم که تمام این مراسلات که در نتیجه منجر با انتخاب امیر عبدالرحمن خان با مارت افغانستان شده است در آن دو جلد مفصلاً و مشروحاً نوشته شده است این است که فقط باصل موضوع بطور خلاصه در اینجا اشاره خواهیم نمود.

لرد رابرتس گوید: بآن شخص معتمدی که حامل مراسلات محرمانه بود امیر عبدالرحمن خان پیغام داده بود حاضر است از جبال هندو کش گذشته این قبیل مسائل را با صاحب منصبان صلاحیت دار دولت انگلیس حل و عقد کند و در ضمن نیز دولت انگلیس شرایط و پیشنهادات خود را اظهار بدارد تا بیک قرارداد صحیحی برسند.

در نتیجه این مراسلات و پیغامات مستر گرiffin^(۱) مأمور گردید که از جانب دولت انگلیس با امیر عبدالرحمن خان داخل مذاکره شود چونکه موضوع مناسبات افغانستان با دولتین روس و انگلیس یک موضوعی است که باید حکومت هندوستان در آن اظهار نظر کند.

در یک مراسلات بالا بلندی منشی امور خارجی هندوستان از قول فرمانفرمای هندوستان بمستر گرiffin مزبور که صاحب منصب سیاسی دولت انگلیس برای افغانستان بود نظریات حکومت هندوستان را خاطر نشان میکند در آن مرسله صریح میگوید

[1] Mr Griffin

باید بامیر عبدالرحمن خان یاد آور شوند که رعایت نمک خواری بهیچ وجه در این مورد موضوع ندارد دولت امپراطوری روس مکرر در مکرر کتباً تعهد نموده است که مملکت افغانستان از دایره نفوذ سیاسی دولت روس خارج می باشد و هیچ نوع دخالتی در آن مملکت نخواهد داشت این تعهد را دولت انگلیس در چندین معاهدات گنجایده است آنهم فقط برای این مقصود است که دولت انگلیس از سرحدات غربی هندوستان ایمن باشد دولت انگلیس اهمیت زیادی باین تعهدات میدهد و بهیچ قیمتی نمیخواهد این حق خود را از دست داده باشد که دولت خارجی دیگر بتواند در افغانستان نفوذ سیاسی داشته باشد بر امیر عبدالرحمن خان است این فکر را بکلی از سر خود بیرون کند که می تواند رعایت موازنه را زمینه با اساس سیاست خود قرار بدهد .

دیگر اینکه امیر عبدالرحمن خان باید بداند قندهار در دست عمال نظامی هندوستان باقی خواهد ماند امیر عبدالرحمن خان فقط صاحب تاج و تخت کابل خواهد بود حکومت هندوستان قشون خود را از قندهار و خرم احضار نخواهد کرد این دو نقطه برای امنیت سرحدات هندوستان لازم و حتمی می باشد .

در این تاریخ در نظر اولیای امور هندوستان قضایای افغانستان از اهمیت افتاده بود زیرا که قشون انگلیس قندهار را از کابل مجزا نموده ناحیه خرم را اشغال نظامی کرده بود این دو نقطه مهم نظامی را برای حفظ سرحدات هندوستان برای حصه خود معین نموده بود در این صورت امارت کابل دیگر چندان اهمیتی نداشت هر کس میتواند در اینجا جلوس کرده حکمرانی کند و غنچه خاطر برای حکومت هندوستان فراهم نمیگردید در این مکتوب صریحاً این عبارت را مینویسد : برای اینکه امیر عبدالرحمن مناسبات امروزه ما را بداند و از روابط آتیه ما با خبر باشد این نکته باید کاملاً برای او روشن شود که هیچ شك و تردیدی در آن نرود و بداند چگونه مقام امارت کابل را بدست بیاورد باید بفهمد و بداند که هیچ يك از نقاط معینه در قرارداد گندمك^(۱) پس داده

[۱] این قرارداد تاریخ ۱۸۷۹ بین حکومت هندوستان و امیر یعقوب خان بعد از عزل و

وفات امیر شیرعلی خان منعقد گردید که شرح آن در فصل قبل گذشت .

نخواهد شد و ایالت قندهار نیز بهیچ طریقی با امارت کابل ضمیمه نخواهد گردید .
(ص ۴۸۴)

راجع بحکومت قندهار در مکتوب فوق الذکر مینویسد : « ایالت قندهار را حکومت هندوستان بموجب تعلیمات دولت پادشاهی انگلستان به شیرعلیخان والی فعلی قندهار واگذار خواهد کرد و حکومت هندوستان او را حکمران قندهار خواهد شناخت . شیرعلیخان لایقترین اشخاص است که قندهار را تحت تعلیمات دولت انگلیس اداره میکند و یکی از نجیبای محلی است و نهایت صداقت را نسبت بدولت انگلیس دارا میباشد انگلیس نیز با و وعده داده است که از او حمایت کند و برای حفظ او هم عده نظامی که لازم داشته باشد در قندهار ساخلو خواهد نمود . »

این نکات مهم در مراسله منشی خارجی حکومت هندوستان برای صاحب منصب سیاسی انگلیسی مقیم افغانستان که مأمور بود با امیر عبدالرحمن خان برای انتخاب امیر مزبور با امارت کابل مذاکره کند تصریح شده است .

نکات دیگری در این دستور اشاره میکند که برای خوانندگان اطلاع آنها بسی حیرت انگیز است در این جا مینویسد : « فرمانفرمای هندوستان در این هیچ تردید ندارد از اینکه سردار امیر عبدالرحمن خان بخوبی تمیز خواهد داد مساعدت های فرمانفرمای هندوستان برای پاس احترام دولت پادشاهی انگلستان است و بآن کسانی که نسبت بدولت انگلیس با وفا بوده و صمیمیت خودشانرا نسبت به ما اظهار داشته اند این اشخاص یا در قندهار باشند یا در نقاط دیگر افغانستان ما دوستی و صمیمیت خود را نسبت بآنها حفظ خواهیم نمود . »

امیر یعقوبخان باتحاد و یگانگی ما پشت پا زد و روی همین کار تاج و تخت او بیاد رفت او بجهت خود نسبت ببا وفا نکرد و نسبت بآن مسائلی که ببا تعهد کرده بود خطا ورزید هر گاه جانشین امیر یعقوبخان نیز بخواهد سعی نماید که بدوستان ما تعهدی کند یا بآنها صدمه برساند قدرت و نفوذ دولت با عظمت انگلیس دوباره بکار افتاده برای حفظ آنها و کشیدن انتقام از آنها اقدامات مؤثری خواهد نمود هم چنین هر گاه جانشین امیر یعقوبخان بخواهد باز نفوذ خارجی را در افغانستان اجازه دهد که مخالف منافع

ما است حکومت هندوستان باز شروع با اقدامات دیگر خواهد نمود البته این اتفاقات از آنچه اخلاق و رفتار و گفتار امیر عبدالرحمن خان استنباط میشود دیگر در افغانستان روی نخواهد داد .

اما راجع بمسائل ارضی و ترتیبات اداری فعلاً تمام اینها توسط ما انجام شده است و این اقدامات برای حفظ منافع دایمی ما صورت گرفته است و بهیچ وجه بحث و مذاکره در آنها ممکن نیست و سردار عبدالرحمن خان که خواهان تاج و تخت کابل است این مسائل با او به هیچ وجه مذاکره نخواهد شد اینها تمام شده است دیگر تکرار نمی شود .

اما راجع بهرات این قسمت هنوز جزو مسائل حل شده در میان ماست فرمانفرمای هندوستان نمی تواند در این باب به شهادتوری بدهد که در این موضوع با امیر عبدالرحمن مذاکره کنید مسئله حکومت آینه هرات فعلاً در دست دولت پادشاه انگلستان است^(۱) و هنوز حکومت هندوستان از موضوع هرات بکلی بی اطلاع است (ص ۴۸۵ جلد دوم) البته موضوع تخلیه کابل نیز از قشون انگلیس نباید جزو مذاکرات بیاید این مسئله قبل از اینکه امیر عبدالرحمن خان در صحنه سیاست افغانستان ظاهر شود حل شده است .

اما حکومت هندوستان حاضر است که تخلیه کابل را از قشون انگلیس طوری انجام دهد که بنفع امیر عبدالرحمن خان تمام شود ولی بایشان نمیتوانید تذکر بدهید که هر جای افغانستان که از قشون ما خالی شود آنجا را به تصرف امیر عبدالرحمن خان خواهیم داد و مجاز هستید مساعدت صاحب منصبان نظامی و سیاسی ما که در کابل اقامت دارند با امیر یادآور شوید آنچه که در قوه دارند سهولت کار سردار را فراهم خواهند نمود یقین است تمام این ترتیبات طوری عملی خواهد شد که موافق باشد با تعهدات ما نسبت باشخاصیکه بیا خدمت گردانند و بدولت انگلیس در موقع تصرف و اشغال نظامی افغانستان مساعدت

[۱] در این موقع است که دولت انگلیس با دولت ایران در مذاکره بود که هرات به دولت ایران واگذار شود و حاکم السلطنه مخصوصاً برای انجام همین موضوع از کرمانشاه بطهران احضار شد که شرح آن قبلاً گذشت .

نموده‌اند .

اینک لازم است سردار بزودی حرکت کرده وارد کابل بشود و در یک کنفرانس بین شما و جنرال استوارت و امیر عبدالرحمن خان این مسائل تصفیه شود و با بهترین وضعی بدون جار و جنجال ترتیب حکومت آتیه را بدهید .

فرمانفرمای هندوستان چنین صلاح میداند که تخلیه کابل از قشون انگلیس بعد از ورود امیریکابل و تشکیل کنفرانس و حل و عقد قضایا راجع باین موضوعها صورت بگیرد و این بِنفع سردار عبدالرحمن خان تمام خواهد شد . (ص ۴۸۶) .

این بود نکات عمده شرایط احضار عبدالرحمن خان بامارت کابل . دولت انگلیس و حکومت هندوستان در این تاریخ این نظر را اعمال مینمود که فقط یک امارت جداگانه باشد آن هم بدست امیر عبدالرحمن خان، قندهار را به شخص دیگری واگذار کند که در تحت او امر حکومت هندوستان اداره کند و هرات هم در نظر بود که بدولت ایران داده شود آنهم روی یک شرایط معلوم و معین البته موضوع این بود که فقط اسماً بدولت ایران داده شده ولی رسماً قرار این بود که اداره امور آنجا مانند حکومت قندهار بدست خود انگلیسها باشد چه آنجا را پیش از قندهار اهمیت میدادند چونکه امنیت نظامی جلگه هرات بمراتب از قندهار زیادتر بود .

اما در این تاریخ اعیان و اشراف و سرداران افغانستان ساکت نبودند باینکه شرارت فوق‌العاده حاضر بودند از وطنشان دفاع کنند اگرچه قندهار و کابل از دست آنها خارج شده بود و قشون انگلیس آنها را اشغال کرده بودند با این حال اسلحه‌ها را زمین نگذاشتند تماماً در غزنین جمع شده اصرار داشتند که مجدداً امیر یعقوبخان بامارت افغانستان برقرار شود .

ولی از این قضیه اطلاعی نداشتند که دولت انگلیس بوسیله مأمورین سیاسی خود در افغانستان مشغولند امیر عبدالرحمنخان را بامارت افغانستان تعیین کنند .

لرد رابرتس گوید : در ۱۳ اپریل ۱۸۸۰ تقریباً تمام سرداران که عنده آنها یکصد و هشتاد و نه نفر بود مراسله نوشته آنرا مهر نمودند و برای جنرال رابرتس فرمانده قوای اعزامی انگلیس بافغانستان فرستادند و در آن تذکر دادند که میبایست مجدداً امیر یعقوبخان

بامارت افغانستان برقرار شود .

نمایندگان آنها بکابل دعوت شدند که موضوع را بحث کنند در آنجا مستر گریفین معروف بآنها صریحاً اظهار نمود که مراجعت امیر یعقوبخان غیر ممکن است و سرداران باید امیر دیگری در نظر بگیرند تا بحکومت هندوستان پیشنهاد شود در ضمن علاوه نمودند که دولت انگلیس قصد تصرف افغانستان را ندارد و قریباً قشون انگلیس از کابل خواهد رفت ولی قندهار بکابل ضمیمه نخواهد گردید .

در اوایل ماه مای ۱۸۸۰ کابینه لرد لیتون فلد افتاد و کابینه مستر کلد استون روی کار آمد لرد لیتون (۱) فرمانفرمای هندوستان استعفا داد مارکس اف ریپون (۲) فرمانفرمای هندوستان شده و این تغییر صحنه سیاست انگلستان را در افغانستان بکلی عوض کرد آمدن امیر عبدالرحمن خان را بکابل سهل نمود دیگر آن شرایط هندوستان پیش نیامد و کابینه کلد استون اصرار داشت که هر چه زود تر قشون انگلستان افغانستان را ترک کند .

لرد لیتون یکی از اشخاصی بود که سعی داشت افغانستان تجزیه شده و لرد سائز بوری نیز در همین عقیده بود لرد رابرتس نیز برای حفظ سرحدات هندوستان دارای همین نظر بود و خیلی هم سعی داشت این کار زودتر عملی شود تغییر کابینه بنام این نقشهها خاتمه داد لرد مزبور گوید : « من وحشت داشتم از اینکه در تغییر کابینه لندن عکس آن سیاست که من تعقیب میکردم و برای حفظ سرحدات هندوستان لازم بود پیش یابده» (ص ۳۲۴ جلد دوم) .

مستوفی الممالک امیر شیر علی مرحوم در این تاریخ سعی میکرد که برادر امیر یعقوبخان امیر ایوبخان بامارت کابل برقرار شود و خیلی هم کوشش مینمود و یک عده طرفداران جدی هم داشت .

در این موقع تمام نوشتجات اشخاص محرمانه بدست عمال انگلیس میافتاد نوشتجات مستوفی نیز بدست انگلیسها افتاد و از آن نوشتجات معلوم گردید که مستوفی

[1] Lord Lytton

[2] Marquis of Ripon

جداً طرفدار اولاد امیر شیرعلی است و جداً با تجزیه افغانستان مخالفت است. مخصوصاً جدا کردن قندهار از کابل و برای جلوگیری آن یار و ساء دیگر مشغول مکاتبه بود همینکه نوشتجات او گیر افتاد لر در بر تن حکم کرد او را گرفته تبعید کردند و بعد از تبعید مستوفی کسی نبود از اولاد امیر شیرعلی طرفداری کند و طرفداران آنها هم ساکت و آرام شدند و طرفداران امیر عبدالرحمن خان قوت تازه گرفت^(۱)

بالاخره امیر عبدالرحمن خان پیشنهادات و شرایط دولت انگلیس را قبول نمود و با امارت کابل تنها قناعت کرد و خود را حاکم نمود و اردکابل شده تاج و تخت امارت کابل را تصاحب کند و مسترگریفین نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل مأمور گردید آخرین قرارداد را بایشان داده و تاج و تخت امارت کابل را بایشان واگذار کند.

عمال سیاسی و نظامی دولت انگلیس تصور مینمودند که کاردار دبیل آنها صورت میگیرد و معانی دیگر برای پیشرفت خیالات آنها در پیش نیست فقط عملیات امیر ایوبخان پسر کوچک امیر شیرعلی خان مرحوم در هرات که مشغول اقدامات بود و انگلیسها از اقدامات او تا حدی باخبر بودند ولی بواسطه قدرت و نفوذی که در افغانستان بدست آورده بودند با اقدامات او چندان اعتنائی نداشته فقط اقدامی که نمودند فرستادن یکی دو نفر از بجای افغان بود که از آن جمله **خان آقای جه شیدی** که اتحادی با انگلیسها داشت و جمعی بهرات روان شدند که شاید بتوانند محمد ایوبخان را همراه کنند^(۲) ولی در این موقع محمد ایوبخان از گرفتاری و تبعید محمد یعقوبخان برادر خود اطلاع پیدا کرده بود و جمعی دور او گرد آمده بقصد تصرف قندهار حاضر شدند در این بین از فرستادگان کابل مطلع شده کسان خود را مأمور نمود خان آقای جه شیدی و **قاضی ملا عبدالحق** و همراهان آنها را گرفتار نموده در هرات بقتل رسانید و خود با یکعده سواره و پیاده عازم شد قندهار را از دست انگلیسها خارج کند.

در این تاریخ قندهار در دست انگلیسها بود و شیرعلی خان قندهاری پسر مهر -

(۱) لر در بر تنی چهل و یکسال در هندوستان (ص ۳۲۷) جلد دوم

(۲) عین الوقایع صفحه ۱۹۵.

دل خان از جانب انگلیسها در اینجا حکومت داشت بمحض رسیدن خبر آمدن امیر - ایوبخان جنرال بور و (۱) با سردار شیرعلی خان و عده از قشون افغان و انگلیس برای جلوگیری ایوبخان حرکت نمودند در محلی موسوم به هیوند بهم رسیدند سپاه افغانی که در اردوی انگلیسها بودند تماماً بعنوان اینکه یا مسلمان نباید جنگ کرده همه از اردوی انگلیسها جدا شده با اسلحه خودشان باردوی محمدایوبخان ملحق شدند فقط سردار شیرعلیخان حاکم قندهار توانست با هفت نفر از کسان خود فرار اختیار کند و از میدان خارج شود .

در ۲۷ ماه جون ۱۸۸۰ مطابق اوایل ماه شعبان ۱۲۹۷ جنگ سختی بین امیر ایوبخان و جنرال بور و اتفاق افتاد و در این جنگ قشون انگلیس شکست خورده بقول لرد ایرتس قریب هزار نفر تلفات دادند و تمام اسلحه و مهمات انگلیسها بدست امیر ایوبخان افتاد و قشون شکست خورده انگلیس در قندهار پناهنده شدند .

خبر این شکست بکلی انگلیسها را گرفتار وحشت نموده همان وقایع سال ۱۸۴۱ را در جلو چشم خود میدیدند در آن تاریخ تمام ملت افغانستان قیام نموده کلیه قشون انگلیس را بقتل رسانیدند در این تاریخ نیز یک چنین واقعه پیش بینی میشد .

این پیش آمد سبب شد که موضوع امیر عبدالرحمن زودتر خاتمه یابد دیگر چندان گرفت و گیر نکنند و انگلیسها حاضر شدند بهر شکلی بسود باین امر خاتمه دهند و امیر عبدالرحمن خان را بامارت کامل بنشانند .

این موضوع برای انگلیسهای مقیم افغانستان خیلی خطرناک بود بقوریت امیر عبدالرحمن خان را احضار نمودند قال امارت کابل را بنام او زدند برای جلوگیری از شورش افغانها ب فکر چاره افتادند که بهر وسیله شده است باید این شکست امیر ایوبخان را جبران کنند والا احدی از انگلیسها از افغانستان سالم بیرون نخواهد رفت .

لرد ایرتس نقشه حمله بقندهار را کشیده قوری بفرما فرمای هندوستان با تلگراف اطلاع داد و در سوم اوت با نقشه حمله لرد ایرتس موافقت شد در ۱۱ اوت لرد ایرتس با یک عده کافی از کابل حرکت نموده عازم قندهار شد امیر عبدالرحمن به تمام عرض راء و

مأمورین خود سفارشهای مخصوصی نموده بوده که در تهیه آذوقه و وسایل عبور قشون انگلیس را بقندهار از هر حیث فراهم آورند (۱)

لرد برانس با عجله و شتاب عازم قندهار شد در اواخر ماه اوت بنزدیکی قندهار رسید و جنگ با امیر ایوبخان در اوایل سپتامبر ۱۸۸۰ مطابق اواخر رمضان ۱۲۹۷ شروع گردید در این جنگ طرفین مردانه جنگیدند ولی قشون محمد ایوبخان تاب نیاورده شکست خورده و فراری شدند و محمد ایوبخان بهرات رفت.

این فتح برای انگلیسها فوقالعاده مفید واقع شد و توانستند فوژ سیاسی و نظامی خودشان را مجدداً در آن عواصی بدست بیاورند و امیر عبدالرحمن خان بامارت کابل مسلط شد هر گاه امیر عبدالرحمن خان در این تاریخ حضور نداشت بدون تردید مقدرات قشون دولت انگلیس در دست افاغنه افتاد. همان واقعه سال ۱۸۴۱-۱۲۵۷ تجدید میشد.

در این تاریخ انگلیسها خوب فهمیده بودند که گرفتن افغانستان برای آنها چندان اشکالی ندارد ولی نگاه داشتن آن بمراتب مشکلتر است و غیر عملی است (۲) این بود که بدون دردسر برای امیر عبدالرحمن خان و بدون قید و شرایط سخت انگلیسها حاضر شدند از افغانستان خارج شوند.

تغییرات کابینه لندن بحال امیر عبدالرحمن خان مساعد شد لرد سالزبوری طرفدار جدی اشغال نظامی افغانستان از وزارت امور خارجه رفت جای او را کراونویل (۳) اشغال نمود لرد نورث بروک (۴) که بواسطه کابینه لرد بیکنزفولد فدای سیاست آنها شده بود مجدداً بکابینه کلدستون وارد شد این شخص جداً مخالف سیاست کابینه بیکنزفولد بود از اینکه با افغانستان قشونکشی شود کابینه جدید مخالف بود که سرحدات هندوستان بخرج افغانستان توسعه پیدا کند و حاضر بودند اراضی که در عهدنامه گندمک از امیر

[۱] تاریخ هندوستان تألیف دادویل صفحه ۲۲۲ جلد ششم ۱۹۲۳ چاپ لندن.

[۲] ایضا همان صفحه ۴۲۲ تاریخ هندوستان.

(3) Granvill

(4) North brook

یعقوبخان گرفته بودند مجدداً باافغانستان مسترد گسردد و همچنین قندهار تحویل افغانستان داده شود و کلیه قشون انگلیس ازافغانستان مراجعت کند و برگردد به نقاط سرحدی اول که درزمان امیر شیرعلی خان مرحوم بود نقاط سیبی وپیشن مال خود افغانستان باشد و همین موضوع را ملکه انگلستان در اوایل سال ۱۸۸۱ درخطابه خود درپارلمان اظهار نمود^(۱)

لرد ریپون^(۲) که برای همین مقصود از لندن به هندوستان اعزام شده بود که تمام خاک افغانستان را با امیر افغانستان مسترد دارد این شخص برای مخالفت با سیاست لرد لیتون فرمانفرمای هندوستان بجای او انتخاب شده بود ولی موقعیکه به هندوستان رسید به سیاست حکومت هندوستان آشنا شد تمام عملیات لرد لیتون را تصدیق نمود و خود نیز طرفدار جدی اجرای آنها شد.

وقتی که لرد ریپون رفته حکومت هندوستان را بدست گرفت همان سیاست لرد لیتون را تعقیب نمود و گریفین نماینده سیاسی دولت انگلیس را در افغانستان مثل سابق که در زمان لرد لیتون بود در زمان لرد ریپون نیز دستور گرفت مطابق همان سابق مذاکرات را با امیر عبدالرحمن خان ادامه دهد بر طبق قراردادیکه گریفین با امیر سابق نسبت به سیبی و پیشن داده بود در تصرف دولت انگلیس باقی بماند و همچنین قبول نمود با هیچ دولت خارجی جز با حکومت هندوستان روابط سیاسی نداشته باشد روابط سیاسی خارجی افغانستان با حکومت هندوستان حل و عقد گردد در مقابل تمام اینها حکومت هندوستان بده میدهد سالیانه مبلغی بلاعوض مساعدت مالی بکند.

امیر عبدالرحمن تا این تاریخ امتحانات کافی داده بود که دوست وفادار دولت انگلیس است و دولت مزبور نیز اطمینان حاصل کرده بود که امیر عبدالرحمن خان همان کس است که حکومت هندوستان مدتها در دنبال او جستجو میکرد.

هنگامیکه کابینه آزادی خواه انگلیس از لرد ریپون تقاضا نمود که تصمیمات کابینه لندن را بموقع اجرا گذارد لرد ریپون قبول نمود و حاضر تشد سیبی و پیشن را

(1) History of India. By H. H. Dod Well. Vol 6. 421

(2) Ripon

بافغانستان مسترد دارد و حاضر شد از حکومت هندوستان استعفا بدهد و این کار را نکند و صریح گفت که این سیاست یک سیاست غلطی است و حکومت هندوستان میباید آن نواحی را در دست خود داشته باشد و این سبب شد که کابینه لندن در این موضوع ساکت بماند. (۱)

اما اوضاع افغانستان پس از آمدن امیر عبدالرحمن خان و جلوس او در کابل تا حدی کابل و قندهار ساکت شد انگلیسها با عجله تمام کابل را تخلیه نمودند ولی قندهار در دست انگلیسها باقی بود امیر ایوبخان دومرتبه بقصد تسخیر قندهار قشون کشید ولی از هرات چندین دور نشده بود که جنگ داخلی در هرات شروع شد یعنی بین هراتیها و کابلیها جنگ در گرفت ایوبخان هر چه گوشت بدون خونریزی این غائله بخواهد ممکن نگردید ناچار شد مراجعت نمود و با هراتیها جنگید و آنها را ساکت و آرام نمود و عدای در این میان تلف شدند دومرتبه ایوبخان بهرات تسلط شد (۲)

باز ایوبخان از فکر تسخیر آسوده نگشت مجدداً اردوی تازه فراهم نمود عازم قندهار شد در این تاریخ قندهار از طرف دولت انگلیس تخلیه شده بحمال امیر عبدالرحمن خان داده شده بود ایوبخان مجدداً قندهار را تصرف نمود و قشون امیر عبدالرحمن خان را شکست داد.

اما امیر ایوبخان توانست از این فتوحات خود استفاده کند امیر عبدالرحمن خان با عجله تمام شخصاً حاضر شد با قشون خود به جنگ ایوبخان برود و او را از قندهار خارج کند در ضمن بمأمورین خود در ترکستان از یک محرمانه نوشت چون در هرات قشون کافی وجود نداشت عبدالقدوسخان سردار رامأمور فتح هرات کرد از این طرف خود با قشون کافی بقندهار روانه شد از آن طرف شهر هرات با سانی بدست مأمورین امیر عبدالرحمن خان افتاد عیال و اطفال ایوبخان فراراً عازم مشهد شدند.

قشون عبدالرحمن خان با ایوبخان در شوال ۱۲۹۸ در حوالی قندهار روبرو شدند. در این جنگ ایوبخان شکست خورد و خود سردار بیجان هرات با عده از محارم

(۱) تاریخ هندوستان تألیف دادویل جلد ششم ص ۴۶۳.

(۲) مین الوقایع ص ۲۰۴.

خود فراری شدند در نزدیکی رود هیرمند خبر افتادن هرات بدست کسان امیر عبدالرحمن خان باورسید اورا بکلی ازلندگی مأیوس کرد.

مؤلف عین الوقایع این داستان را بس مفصل ذکر کرده و تمام این واقعات و پیش آمدها را با جزئیات آنها شرح داده است در این موقع مورخ مزبور مینویسد: در وقتیکه بکنار رود هیرمند رسیدند خبری اُس در باب ورود سردار عبدالقدوس خان و گرفتن او هرات را سردار محمد ایوبخان دادند آه از نهدش برآمد مضطر و پریشان شد در منزل دیگر با نهایت افسردگی و پریشانی سردار معظم له امر کرد بیارق او را از پوش درآوردند چوب خشک بپرق ها رادر مقابلش سر با نمودند و همراهان خود را مخاطب ساخت و گفت هر کس مرا باینحال میخواهد در پای بیارق خالی حاضر شده مستعد رفتن بجانب ایران شود و هر کس میل دارد بهرات برود خودداند اینرا گفت و صدارا بگریه بلند کرد (عین الوقایع ص ۳۱۱)

افسر و سپاه آنچه حضور داشتند بنای گریه را گذاشتند پس از نیم ساعت ناله و افغان افغانه سپاهیان و سردار سواران هراتی جوقه جوقه از پیش نظرش بمنزله اینکته ماندگان مادر هراتند میگذاشتند و خدا حافظی میکردند مگر معدودی افسران از جان گذشته و فوکران وفادار که تعدادشان همه جهت متجاوز از هزار و چهارصد نفر بود در رکاب ماندند و از مقابل قلعه گاه و نزدیکی کوه قوچ و قرب مزار امامزاده زید رو بخاک ایران نهاده بقریه درو سرحد قائن ورود کردند و بطرف مشهد آمدند (ایضاً ص ۲۱۲).

این در همان اوقات بود که کلنل استوارت درخواف توقف داشت و در سفرنامه خود شرحی در این باب مینویسد که قبلاً داستان مسافرت او گذشت.

هم در عین الوقایع مینویسد: «عبدالرحمن خان دستگاه امیر ایوبخان را متصرف شنو با استعداد کامل بشهر قندهار رو کرد چند نفر علمائی که همراهی با سردار محمد ایوبخان داشتند بقتل رسانید و پس از چند روزی که خبر رسید سردار ایوبخان بطرف ایران رفته در هرات و قندهار چراغائی مفصلی کردند و چند روز بعد همراه خان را از قندهار با پنج فوج پیاده نظام و هیجده عراده توپ مأمور هرات نمود مشارالیه باصطبله